



# شعله جاوید



## ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب-مصوب سومین کنگره سراسری)

شماره (۱۳)

دوره پنجم

حوت ۱۴۰۱ (مارچ ۲۰۲۳)

### به مناسبت هشتم مارچ، روز جهانی زن

### ستم جنسیتی با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی گره خورده است



ما امسال در حالی به پیشواز هشتم مارچ می‌رویم که طالبان به همکاری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا دوباره بقدرت رسیده‌اند. طالبان بعد از بقدرت رسیدن محدودیت‌های بیش از حد بر فعالیت‌های اجتماعی زنان وضع نمودند. حق تحصیل، حق کار و حق فعالیت‌های اجتماعی را از زنان سلب نموده‌اند. طالبان نه تنها به زنان به عنوان جنس درجه دوم می‌نگرند، بلکه آنان را به بردگان جنسی مبدل نموده و فشارهای روحی، روانی و جسمی بر زنان تحت پوشش شریعت اعمال نموده و تلاش دارند تا زنان و دختران را از عرصه اجتماعی حذف نمایند.

صفحه (۲)

### با طرح‌های امپریالیزم آمریکا و ناتو برای دامن زدن و طولانی کردن جنگ در اوکراین مخالفت ورزید!

### سندی از: حزب کمونیست فیلیپین

حزب کمونیست فیلیپین (CPP) به مردم صلح دوست در سراسر جهان می‌پیوندد و ...

صفحه (۲۲)



### نه تنها با ذهنی گرائی و سکتاریزم، بلکه با

### فرکسیونیزم و انحلال طلبی نیز باید مبارزه نمود.

قسمت آخر (سوم)

سایت فاقد اعتبار شعله جاوید ([www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)) بعد از دو سالی که از درگذشت رفیق ضیاء می‌گذرد، شماره به اصطلاح (۲۷) شعله جاوید را منتشر نموده است. در حالی که شماره بیست و هفتم شعله جاوید دور چهارم بعنوان شماره ویژه به ماه سنبله ۱۳۹۹ (سپتامبر ۲۰۲۰) از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر گردیده بود و تا شماره بیست و نهم ادامه یافت. بعد از سومین کنگره سراسری حزب، دور پنجم شعله جاوید تا شماره نهم انتشار یافته است. انتشار شماره (۲۷) دو سال بعد از درگذشت رفیق ضیاء توطئه دیگری علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است.

می‌خواهیم طی چند قسمت انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی، فلسفی و رویزیونیزم عریان مقاله نویسان شماره (۲۷) به اصطلاح شعله جاوید را مشخص نماییم و نشان دهیم که قلم بدستان چقدر از اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فاصله گرفته و در مسیر رفرمیسم گام بر می‌دارند.

هیات تحریر شعله جاوید

۲۰ میزان ۱۴۰۱ خورشیدی

صفحه (۵)

**به مناسبت هشتم مارچ، روز جهانی زن****ستم جنسیتی با ستم طبقاتی****و****ستم امپریالیستی گره خورده است**

وضعیت زنان در افغانستان آن چنان است که حتی امپریالیست‌های اشغال‌گر "مدافع حقوق زنان" در این کشور گردیده اند که "دفاع از حقوق زنان" توسط امپریالیست‌ها جز عوام فریبی چیزی دیگری نمی‌تواند باشد. زیرا ما به خوبی آگاهیم که ایالات متحده آمریکا در ظرف هفت دهه اخیر برای ایجاد امپراطوری خویش با تکیه بر اسلام سیاسی کوشیده تا بنیادگرایی اسلامی را توأم با تروریسم رشد دهد.

زنان ستم‌دیده افغانستان به خوبی می‌دانند که امپریالیسم آمریکا و متحدینش در سال ۱۹۹۵ میلادی (۱۳۷۴ خورشیدی) حسب منافع شان طالبان را از حجره‌های مدارس دینی پاکستان بیرون کشیدند و قدرت سیاسی را به آن‌ها تحویل دادند، و در ظرف شش سال حاکمیت طالبان از تمامی برنامه‌های شان به شمول اعمال ستم وحشیانه بر زنان حمایت به عمل آوردند.

امپریالیسم آمریکا از سپردن قدرت به طالبان هیچ هدفی جز رشد و حمایت بنیادگرایی در افغانستان را دنبال نمی‌کند. زیرا سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا به هیچ عنوان به دنبال مهار کردن موج بنیادگرایی نیست، بل که کاملاً بر عکس می‌باشد. یا به عبارت دیگر سیاست خارجی آمریکا برای حفظ تروریسم بین‌المللی تلاش می‌ورزد، نه مبارزه علیه آن. زیرا هدف آمریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی متشنج نمودن اوضاع کشورهایی است که گوش به فرمان آمریکا نیستند.

رشد بنیادگرایی در جهان به تأمین منافع آمریکا خوانایی دارد. تاریخ جهان در ظرف چند دهه ثابت ساخته که رشد بنیادگرایی باعث براندازی دولت‌های غیر مذهبی گردیده و دولت مذهبی را جایگزین آن نموده است.

امپریالیسم آمریکا دقیقاً می‌داند که بنیادگرایی اسلامی در کشورهایی مانند افغانستان در کوتاه مدت اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی را پدید می‌آورد و توانایی مردم و نیروهای انقلابی را در سازمان دادن علیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را متزلزل می‌نماید. امروز تمامی کشورهای اسلامی مثال برجسته آن است. بناءً امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی اسلامی به عنوان وسیلهٔ خلع سلاح جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و جنبش‌های کمونیستی استفاده می‌نماید. روی همین دلیل است که امپریالیسم آمریکا طالبان را برای بار دوم در افغانستان حاکم ساخت.

زنان آزادی‌خواه کشور باید این نکته را درک کنند که امپریالیست‌ها هرگز بدنبال حقوق انسان‌ها، منجمله زنان نبوده و نیستند، بل که در پی منافع اقتصادی و سیاسی خودشان هستند. ولی این که حتی آنان امروز ناگزیر شده اند که از "حقوق زنان" و "حقوق بشر" در افغانستان صحبت نمایند به این خاطر است تا طالبان را زیر فشار قرار داده و تمامی مواد مندرج در "توافق‌نامه دوحه" را بالای شان عملی سازند. هرگاه طالبان حاضر و آماده شوند که بطور مطلق سر به خط گذارند و "توافق‌نامه امنیتی و استراتژیک" ایالات متحده آمریکا با رژیم پوشالی

ما امسال در حالی به پیشواز هشتم مارچ می‌رویم که طالبان به هم‌کاری امپریالیسم اشغال‌گر آمریکا دوباره بقدرت رسیده اند. طالبان بعد از بقدرت رسیدن محدودیت‌های بیش از حد بر فعالیت‌های اجتماعی زنان وضع نمودند. حق تحصیل، حق کار و حق فعالیت‌های اجتماعی را از زنان سلب نموده اند. طالبان نه تنها به زنان به عنوان جنس درجه دوم می‌نگرند، بلکه آنان را به بردگان جنسی مبدل نموده و فشارهای روحی، روانی و جسمی بر زنان تحت پوشش شریعت اعمال نموده و تلاش دارند تا زنان و دختران را از عرصه اجتماعی حذف نمایند.

هشتم مارچ امسال مصادف است به بازگشایی پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) و مکاتب به روی ذکور و حذف زنان و دختران از تحصیلات. این وضعیت نا بهنجار روح و روان زنان را می‌آزارد و توده‌های وسیع کشور را تحت فشار قرار داده است. اکثریت مردم به خاطر تحصیل دختران شان مجبور به ترک افغانستان گردیده اند. اگر مکاتب و دانشگاه‌ها به روی دختران گشوده نشود، تعداد بیشتری از مردم، کشور را ترک خواهند کرد. مردم باید بدانند که ترک کشور راه چاره نیست. راه چاره اساسی این مصیبت آنست که نیروهای انقلابی و توده‌های ستم‌دیده افغانستان در مبارزه و هم‌آهنگی مشترک با زنان علیه طالبان متحد شده و طالبان را آن قدر تحت فشار قرار دهند تا به بازگشایی دانشگاه‌ها و مکاتب به روی دختران تن داده و این مبارزه تا سرنگونی کامل رژیم ادامه یابد.

**زنان مبارز!**

خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد که عمده‌ترین عامل شکل‌دهی رفتارها و روش‌ها نسبت به زنان می‌باشد. هرگاه به تاریخ افغانستان نظر انداخته شود ستم بر زن از جمله ساختارهای اجتماعی افغانستان بوده و می‌باشد. زیرا از ادوار گذشته تا کنون دیدگاه غالب در مورد زنان در افغانستان دیدگاه فیودالی است، که محرومیت اجباری زنان از آزادی‌های اجتماعی و اشکال مختلف ضرررسانی فیزیکی-جنسی و روانی از خصوصیات عمده آن می‌باشد. زنان بالااجبار این بار ستم را متحمل گردیده اند. مردسالاری یک قانون مسلط در افغانستان بوده و در این جو مسلط با جرأت می‌توان گفت که همه مردان به شکلی از اشکال حامل شؤنیزم مردسالاری اند.

زنان ستم‌دیده و به خصوص زنان ستم‌دیده افغانستان باید بدانند که ستم بر زن بعد جهانی دارد، و حتی در دموکرات‌ترین کشورها زنان در دایره ستم به سر می‌برند. امروز امپریالیست‌ها از زنان به عنوان کالای تجارتی استفاده می‌نمایند و ادعای آن‌ها مبنی بر برابری میان زنان و مردان یک ادعای دروغین و بی‌پایه است. در کشورهای تحت سلطه که مناسبات نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی و یا کشورهای نیمه فیودالی - مستعمراتی - مانند افغانستان - تسلط دارد، زنان به شکل وحشیانه‌تری تحت ستم قرار دارند. در چنین کشورهایی زنان آشکاراً به عنوان بردگان مرد محسوب می‌گردند و زنان مانند هر شی دیگر ملکیت مردان به شمار می‌روند.

گرزی و غنی را به پذیرند و آن را به مدت ده سال دیگر تمدید نمایند، در آن صورت طبق "توافق نامه دوحه" امپریالیزم امریکا با سیاست داخلی طالبان کاری نخواهد داشت و با سیاست‌های وحشیانه و ظالمانه طالبان در مورد زنان هم‌نواپی نشان خواهد داد.

همان طوری که زنان از سال ۱۳۷۴ الی ۱۳۸۰ خورشیدی (۱۹۹۵ الی ۲۰۰۱ میلادی) در تنگ‌نای ستم قرار گرفتند، امروز نیز با به قدرت رساندن دوباره طالبان، زنان در تنگ‌نای ستم شدیدتر قرار دارند. اولین هدف طالبان بعد از قدرت‌گیری دوباره سرکوب زنان بود. به همین علت است که بیست و چند فرمان زن ستیزان یکی بعد از دیگری نافذ و عملی گردیده است.

امروز در افغانستان ایدئولوژی و فرهنگ غالب فیودالی به عنوان ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شده است و طالبان از آن حمایت به عمل می‌آورند. ایدئولوژی حاکم بر جامعه افغانستان حکم می‌نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون و چرا از مردان اطاعت کنند. هر شخص می‌داند که تابعیت زن از مرد قانون به رسمیت شناخته مذهبی است.

وقتی طالبان می‌گویند ما مطابق قانون شرعیت به زنان حق می‌دهیم، دروغ نمی‌گویند، راست می‌گویند. حق قایل شدن برای زنان در چوکات قانون شرعیت همین است که طالبان عملی می‌کنند. امروز در افغانستان زنان قربانی سنت‌های فرهنگی فیودالی و همین قانون شرعی اند. سنت فئودالی با الهام از ایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می‌دارد. در فرهنگ فئودالی مسلط افغانستان زنان مانند هر جنس دیگر در معرض خرید و فروش علنی قرار می‌گیرند. خریدن زن از طرف مرد، وی را قانوناً به ملکیت مرد در می‌آورد و آزادی‌اش را سلب می‌نماید.

همان طوری که گفتیم اعمال ستم بر زن یکی از اجزای اصلی ساختار جامعه است و در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد و وسعت عمومی به خود می‌گیرد. اشکال سه‌گانه ستم (طبقاتی، ملی و جنسیتی) با هم توأم بوده و از یک‌دیگر جدا نیستند. بنه‌ا مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه طبقاتی و ملی جدایی‌ناپذیر بوده و بدون پیش‌برد مبارزه علیه تمامی این اشکال ستم موفقیت نهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می‌باشد.

امروز در افغانستان بیش‌تر از ۵۰ فیصد نفوس آن عملاً در چهاردیواری خانه زندانی اند و هیچ‌گونه نقشی در تغییرات زیربنایی و روبنایی ندارند. بنه‌ا صحبت از پیش‌رفت و تغییر در افغانستان یک توهمی بیش نیست. بدون شرکت زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی جامعه تغییر و دگرگونی ناممکن می‌باشد، زمانی ما می‌توانیم از یک اجتماع سالم و انسانی سخن بگوییم که زنان و مردان بدون هیچ امتیاز و تبعیضی کنار هم قرار گرفته و در تغییرات آن جامعه سهیم باشند. به هیچ‌وجه نباید از سیستم نظام طالبانی که نصف نفوس جامعه را در چهار دیواری خانه مقید نموده انتظار پیش‌رفت و ترقی جامعه را داشته باشیم. این سیستم به هیچ دردی جز نابود شدن نمی‌خورد.

در شرایط و اوضاع کنونی که بر حدت و شدت ستم بر زنان از طرف ارتجاع طالبانی بطور روز افزون افزایش به عمل آمده است تکیه روی مسئله زنان یک امر بسیار جدی در پیش‌برد مبارزه انقلابی را تشکیل می‌دهد. انقلابیون با تکیه روی مسئله زنان می‌توانند گام‌های جدی در مسیر مبارزه بخاطر سرنگونی نظام طالبانی به پیش بردارند.

## زنان مبارز و انقلابی افغانستان!

طوری که قبلاً بیان گردید، امپریالیست‌ها حسب منافع شان برای بار اول طالبان را به قدرت رساندند، با فروپاشی سوسیال امپریالیزم "شوروی"

امپریالیزم امریکا با اعلان حکومت صد ساله‌اش و گسترش ناتو هم‌چون گرگ وحشی به جان کشورهای تحت سلطه و کشورهای تازه استقلال یافته از سلطه سوسیال امپریالیزم حمله‌ور گردید. حسب این پالیسی مناسب دانست تا دست پروردگان خود (طالبان) را از قدرت به زیر کشد و مستقیماً با حضور نظامی اش رژیم دست‌نشانده‌اش را بر مسند قدرت برساند.

بنه‌ا به‌طور ناگهان رسانه‌های بورژوازی کشورهای غربی شروع به افسانه‌سرایی کردند، و طالبان را متحجر، زن‌ستیز و تروریست خواندند، در حالی که امپریالیزم امریکا و متحدینش طالبان قرون وسطایی را از طریق CIA و ISI در پاکستان آفریدند، پرورش دادند و در سال ۱۹۹۵ میلادی در افغانستان به قدرت رساندند و در ظرف شش سال حاکمیت طالبان هیچ یک از کشورهای امپریالیستی و رسانه‌های این کشورها حتی یک کلمه‌ای در مورد زن‌ستیزی و تروریزم طالبانی سخنی بر زبان نیاوردند. این‌ها کسانی بودند که وقتی طالبان زنان را از مشاغل محروم و در خانه زندانی کردند یا بخاطر زیر پا گذاردن قوانین "منکرات و تقوا" به شلاق بستند، حتی زمزمه متعرضانه‌ای نکردند. این‌ها کسانی هستند که میلیون‌ها دالر خونین را مستقیماً و با از طریق بن‌لادن و دیگر خادمین سعودی شان صرف تقویت طالبان و دیگر جنگ‌سالاران ارتجاعی و نیروهای "مجاهدین" ضد زن، در افغانستان کردند.

امپریالیزم امریکا و متحدینش به بهانه "آزاد نمودن زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی" و "مبارزه علیه تروریزم" به افغانستان هجوم آوردند و این کشور را اشغال نموده و رژیم پوشالی را بر چوکی دست‌نشانده‌گی نشانند.

حضور نظامی اشغال‌گران امریکا و متحدینش در افغانستان یک‌بار دیگر بطور عریان نشان داد که حلقه‌های زنجیر ستم‌گران در دست‌وپای زنان، حلقه‌هایی از زنجیر اسارت ستم‌دیدگان سراسر جهان در نظام امپریالیستی است.

آیا انقیاد و تحت ستم بودن زنان افغانستان را می‌توان جدا از بافت سیستم حاکمه نیمه فیودالی بررسی نمود؟ جواب کاملاً منفی است. انقیاد زنان عمیقاً در بافت سیستم مستعمره - نیمه فیودالی عقب‌مانده جامعه افغانستان تنیده شده است. نباید فراموش نمود که بمب‌های امریکایی و کماندوهای بریتانیایی هزاران زن افغانستانی را که قرار بود "از چنگال طالبان قرون وسطایی نجات" دهند کشتند، و هزاران انسان بی‌گناه را به گلوله بستند و به جسدهای شان بی‌احترامی نمودند. در ظرف بیست سال اشغال کشور هزاران زن و دختر جوان مورد تجاوز زورگویان و جنگ‌سالاران قرار گرفتند و هزاران زن توسط شوهر و یا برادر به قتل رسیده و یا مثله شدند. در ظرف بیست سال اشغال کشور، امریکایی و متحدینش ثابت نمودند که به هیچ‌وجه قصد ضربه زدن به مناسبات نیمه فیودالی را نداشتند، بل که هدف شان خفه نمودن صدای آزادی خواهی و تحکیم سلطه مردسالاری در جامعه بود. به همین علت بود که طبق "توافق" دوحه برای بار دوم قدرت سیاسی را به طالبان واگذار نمودند.

همه ستم‌دیدگان و به خصوص زنان مبارز باید بدانند که چه وجه مشترکی میان متعصبین فاشیست مسیحی و بنیادگرایان فئودال اسلامی وجود دارد. این دو نیرو چه در حکومت باشند چه نباشند، زنان را به مثابه اشیای جنسی قلم‌داد می‌کنند و از مذهب بعنوان وسیله‌ای برای تحمیل حقرات‌آمیزترین اشکال انقیاد اجتماعی و عبودیت مردسالاری بر زنان استفاده می‌نمایند.

کسانی که صادقانه خواهان حمایت از مبارزات زنان افغانستان اند و می‌خواهند که حجاب اجباری و دیگر زنجیرهای انقیاد و سنن ارتجاعی را بطور همیشگی دفن نمایند باید این نکته را به درستی درک کنند اولین خدمتی که به این کار می‌توانند بکنند افشای فعالانه عوام‌فریبی‌های

امپریالیست‌ها و مقابله با تجاوزات عریان امپریالیست‌ها در سراسر جهان است. زنان مبارز و انقلابی نباید اجازه دهند جانیانی مانند بایدن و امثال شان از خشم بر حق آنان و مبارزات شان سوءاستفاده کنند و دست‌های خون‌آلودشان را پشت پرده دفاع "حقوق زنان افغانستان" پنهان کنند.

تنها خود زنان در هم‌آهنگی نیروهای دموکراتیک نوین افغانستان تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ شان می‌توانند این بافت نیمه فیودالی غیر قابل تحمل را نابود کنند و مناسبات اجتماعی را دگرگون سازند. تنها آنان می‌توانند کاملاً نظام نیمه فیودالی را ریشه کن کنند و ستم امپریالیستی که حامی منافع فیودالیزم در افغانستان می‌باشد محو نمایند.

انتظارداشتن از امپریالیست‌ها هیچ دردی را دوا نمی‌کند. زنان مبارز و انقلابی نباید از امپریالیست‌ها چنین انتظاری داشته باشند. زنان مبارز و انقلابی می‌دانند که فقط با اتکا، به نیروی خودمان می‌توانیم ستم را بطور کل از ریشه براندازیم. و تنها با نابودی نظام موجود می‌توان پایه‌های اجتماع سالم را پی‌ریزی نمود و جامعه آزاد و مستقل و عاری از هرگونه ستم را بوجود آورد.

شعاره مائوئیست باید چنین باشد: «**زنجیرها را بشکنید، خشم زنان را هم‌چون نیروی مهیب برای انقلاب رها کنید!**» این شعار به آن معنا است، همه زنجیرهایی که مانع راه مبارزه زنان برای رها کردن جامعه است باید درهم شکسته شود. و بدان معناست که همه زنجیرهای آشکار و پنهان امپریالیست‌ها و نیروهای ارتجاعی (مذهبی و غیر مذهبی) که سلطه مرد بر زن را چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای عقب‌مانده مستحکم می‌نماید باید درهم شکسته شود و نابود گردد.

واضح است که بدون سرنگونی نظام ارتجاعی موجود (مذهبی و غیر مذهبی) نمی‌توان از قرار گرفتن زنان در مسیر رهایی کامل سخنی به میان آورد زیرا ستم بر زن بخشی از نظام مسلط ارتجاعی موجود است و در پیوند با سایر اشکال ستم (ستم طبقاتی، ستم ملی و ستم جنسیتی) قرار دارد. زیرا ستم جنسیتی با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی گره خورده است. فقط آن نیرویی می‌تواند روی مسئله زنان بعنوان یک قضیه جدی نگاه کند که در صدد تحول بنیادی و ریشه‌ای در جامعه باشد.

نیروهایی که علیه تمامی اشکال ستم یعنی ستم طبقاتی، ملی و جنسیتی مبارزه نکنند و در صدد تغییر اساسی مناسبات اجتماعی نباشند در نهایت حافظ نظام موجود می‌باشند. در نهایت امر صرفاً می‌توانند تا حدود معینی از تغییر اشکال ستم بر زنان و در بهترین حالت از تخفیف کم و بیش آن سخنی به میان بیاورند. ولی هرگز نمی‌تواند مبارزه بخاطر رهایی کامل زنان را احیاء نمایند. به همین جهت تغییر دولت‌ها بدون ایجاد تحول و تغییر اساسی در جامعه ممکن است وضعیت زنان را کمی بهتر نماید ولی هرگز نمی‌تواند بار ستم مردسالاری را بصورت کامل از دوش آن‌ها بردارد.

مبارزه برای رهایی کامل زنان، زمانی ممکن و میسر می‌گردد که نیروهای مائوئیست برای بالا بردن سطح آگاهی زنان کوشا باشند. زیرا بالا بردن سطح آگاهی و ارتقای مبارزاتی زنان گام مهمی در جدی گرفتن و مهم شمردن مبارزه حق طلبانه آنان محسوب می‌گردد. از طریق آگاهی انقلابی است که می‌توان زنان مبارز و انقلابی را از خرده‌کاری‌های زندگی روزمره رها نمود و در میدان مبارزات انقلابی و مشخصاً مبارزه به‌خاطر رهایی زنان فعال کرد. این مبارزه باید در پیوند تنگاتنگ مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه ستم امپریالیستی به‌پیش برده شود. زیرا خشم زنان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب است که اگر کاملاً رها گردد نیروی مهیبی در سرنگونی نظام ارتجاعی مسلط کنونی خواهد بود. فقط با بسیج زنان و ارتقای سطح آمادگی مبارزاتی آنان بعنوان یک کتله عظیم، می‌توان یک نیروی قدرتمند و قهار انقلابی را بحرکت درآورد.

امروز بزرگ‌ترین خلاء مبارزاتی جنبش انقلابی کشور، عدم به حرکت درآوردن این نیروی قدرتمند و قهار است. جنبش انقلابی کشور باید در صدد پر نمودن این خلاء بعنوان یک مسئله جدی بر آید. به همین ترتیب زنان مبارز و انقلابی نباید از قدرتهای امپریالیستی و مزدوران شان توقع داشته باشند تا زمینه را برای آزادی شان مهیا سازند. چنین توقعاتی به هیچ‌وجه از شدت ستم نمی‌کاهد بل که آن را افزایش می‌دهد. زنان علاوه بر آن که از امپریالیست‌ها نباید چنین توقعی بنمایند، بل که باید ایشان را به مصاف به‌طلبند و در یک مبارزه جدی، پی‌گیر و روبروی با آن‌ها قرار گیرند. زیرا دشمن را فقط می‌توان از طریق به مصاف طلبیدن نیروی قهار انقلابی از پای درآورد و نابود کرد. شرایط و اوضاع کنونی برای سرنگونی شوونیسم مردسالار از ما می‌طلبد که هرچه جدی‌تر و پی‌گیرتر خود را به این مبارزه و جنگ آماده سازیم. فقط به این صورت می‌توان دیوارهای پوسیده کاخ ستم را از بیخ‌وبن ویران کرد.

زنان باید بدانند که جز با تکیه بر نیروی قهر انقلابی امکان رهایی کامل میسر نیست. گره تضاد ستم جنسی، ستم ملی و ستم طبقاتی را فقط می‌توان با ضربه گلوله گشود، بدین ملحوظ است که می‌گوئیم: **شورش بر حق است!**

## زنان انقلابی و مبارز!

« در این روز، باید یک‌بار دیگر خشم خود را به نیروی مبارزاتی تبدیل کنیم و روزمان را با استواری و استحکام علیه ستم بر زن و هرگونه ستم دیگر پیش ببریم ... »

« زنان بصورت بالقوه دارای شور و شوق انقلابی عظیمی می‌باشند که اگر در جهت انقلاب رها شود تاثیرات بالفعل بزرگی بر پیشرفت پروسه انقلاب، خواهد داشت. »

## روز هشت مارچ روز جهانی زن گرامی باد!

### نابود باد نظام پوسیده مرد سالار!

### حجاب‌های ستم را پاره کنیم!

## خشم زنان را به عنوان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها سازیم!

### حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۸ مارچ ۲۰۲۳ م

## نه تنها با ذهنی گرائی و سکتاریزم،

### بل که با فرکسیونیزم و انحلال طلبی نیز باید مبارزه نمود

قسمت آخر (سوم)

اساتید فاقد اعتبار شعله جاوید ([www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)) بعد از دو سالی که از درگذشت رفیق ضیاء می‌گذرد، شماره به اصطلاح (۲۷) شعله جاوید را منتشر نموده است. در حالی که شماره بیست و هفتم شعله جاوید دور چهارم بعنوان شماره ویژه به ماه سنبله ۱۳۹۹ (سپتامبر ۲۰۲۰) از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر گردیده بود و تا شماره بیست و نهم ادامه یافت. بعد از سومین کنگره سراسری حزب، دور پنجم شعله جاوید تا شماره نهم انتشار یافته است. انتشار شماره (۲۷) دو سال بعد از درگذشت رفیق ضیاء توطئه دیگری علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است.

می‌خواهیم طی چند قسمت انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی، فلسفی و رویزیونیسم عربان مقاله نویسان شماره (۲۷) به اصطلاح شعله جاوید را مشخص نمائیم و نشان دهیم که قلم بدستان چقدر از اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فاصله گرفته و در مسیر فرمیزم گام بر می‌دارند.

هیات تحریر شعله جاوید

۲۰ میزان ۱۴۰۱ خورشیدی (۱۲ - اکتوبر ۲۰۲۲ میلادی)

<https://www.cmpa.io>

## نگاهی لیبرال منشانه به جنبش زنان در افغانستان:

قانع، مطیع، سر به زیر، با حجب و حیا باشند و در برابر مردان تمکین داشته باشند. هرگاه زنی از این ایدئولوژی و فرهنگ طالبانی سر پیچی نماید و نقش فرودستی خود را زیر سوال ببرد، فوراً به نیروهای سرکوب گر طالبان مواجه می‌شود. این موضوع در ظرف یک سال گذشته بار بار اتفاق افتاده است. زنان در این مدت نه تنها سرکوب گردیده، بل که تعدادی از ایشان مزه تلخ زندان های رژیم طالبانی را نیز چشیده اند. چون شئونیزم جنسیتی و ملیتی طالبان با فرهنگ و سنن مسلط فیودالیزم همخوان است، از این لحاظ شکل وحشیانه را بخود اختیار نموده است.

یکی از ویژگی‌های مهم خشونت علیه زنان اعمال قهر است که نه تنها توسط رژیم های ارتجاعی و قوای مسلحش اعمال می‌گردد، بل که توسط کل جامعه یعنی از طریق مردان بر زنان اعمال می‌شود. اعمال قدرت مرد بر زن بخاطر فرو دست نگه داشتن و مطیع نمودن زنان و سلب حقوق شان صورت می‌گیرد. برای این که بتوان زنان را در موقعیت درجه دوم نگه داشت، نیاز به یک مجموعه شیوه‌های سرکوب آشکار و پنهان است.

بعد از این که اشغال‌گران امپریالیست افغانستان را به طالبان تسلیم نمودند و آن‌ها را برای بار دوم به قدرت رساندند، این نکته را به خوبی دریافته بودند که طالبان دارای ایدئولوژی و فرهنگ فیودالی اند، و ستم میلیتی و ستم جنسیتی در افغانستان غلیظ تر از قبل می‌گردد. چون منافع شان تقاضا می‌نمود تا طالبان را جایگزین رژیم دست‌نشانده بنمایند، این کار را نمودند.

طوری که بارها بیان نمودیم که شعار "آزادی زنان" توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده یک شعار میان تهی است و جهت فریب زنان بکار می‌رود. اشغال‌گران امپریالیست به هیچ‌وجه علاقه‌ای به آزادی زنان نداشته و ندارند. زیرا وقتی که زنان به آزادی حقیقی برسند دیگر نه از طبقات خبری هست و نه از امپریالیزم.

امروز در افغانستان مستعمره - نمیه فیودالی، ایدئولوژی حاکم طالبانی توجیه کننده ستم وحشیانه بر زنان است. به همین ترتیب فرهنگ حاکم طالبانی از زنان می‌خواهد تا صبور، متین،

بعضی خشونت‌ها برای زنان به حالت طبیعی در آمده که دولت‌های ارتجاعی و جامعه آن‌را به عنوان خشونت علیه زنان نمی‌بینند. زمانی که مبارزات زنان اوج می‌گیرد بسیاری اشکال خشونت که شکل خشونت پنهان را داشته به شکل آشکار آن خود را هویدا می‌سازد. این خشونت‌ها عموماً در حوزه خانواده و جامعه برزنان اعمال می‌گردد.

بطور خلاصه خشونت علیه زنان جزئی از یک نظام طبقاتی مرد سالار است که در آن اعمال قهر طبقات استثمارگر علیه طبقات استثمار شونده به انواع گوناگون اعمال می‌گردد، اما در مورد زنان خشونت شکل وسیع‌تری را بخود می‌گیرد.

خشونت علیه زنان بیان‌گر سیاست، فرهنگ و تفکر زیر دست بودن زن به شکل قهرآمیز آنست. هیچ‌گاه نمی‌توان این خشونت را مهار کرد مگر این‌که زیر دست بودن زنان سرنگون شود. سرنگونی زیر دست بودن زنان از راه رفرم و نرم و یا حتی اصلاح قوانین امکان پذیر نیست، مگر سرنگونی کل نظام طبقاتی مرد سالار در افغانستان و جهان.

زنان باید این مسأله را به خوبی درک کنند، در غیر آن جنبش زنان مسیر انحرافی را پیموده و ارتجاع حاکم از آن بهره برداری خواهد نمود.

امروزه کم نیستند کسانی که می‌خواهند جنبش زنان راه رفرم و اصلاح را پیش گیرند. اینها کسانی اند که به شکلی از اشکال وابسته به رژیم پوشالی غنی اند و یا این‌که مبلغین و مروجین ایده‌های بورژوازی در درون جامعه بوده و یا از چهره‌های معلوم الحال احزاب ارتجاعی جهادی و تسلیم شدگان اند. اما بعد از درگذشت رفیق ضیاء انحلال طلبان نیز در این صف جای گرفته اند. جای گرفتن در همین صف است که آن‌ها را از مسیر انقلابی به مسیر بورژوا - فرمیستی انداخته است. آن‌ها از همین دیدگاه به جنبش زنان در افغانستان می‌نگرند. همین دیدگاه است که آن‌ها را شیفته جنبه دموکراتیک جنبش زنان نموده و جنبه بورژوازی این جنبش را از نظر دور انداخته اند. به این بحث شان توجه نمایید:

«جنبش زنان اکنون به یک حرکت دموکراتیک ضدارتجاع طلبانی تبدیل گشته و با پیشروی خود به تضعیف باورهای مذهبی و پایه های اجتماعی طلبان کمک می‌کنند.» (شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۶)

چند سطر پائین تر چنین می‌نویسند:

«امارت طلبان به دلایل زیادی نمی‌توانند برای سرکوب و محو جنبش زنان از اعدام و زندانی کردن طولانی مدت کار گیرند، زیرا این کار، تلاش آنها را برای کسب مشروعیت جهانی و به رسمیت شاختن شان از طرف کشورهای

امپریالیستی جهان و کشورهای منطقه به مشکل بیش تر مواجه خواهند ساخت. ترور و اختطاف فعالین زنان تا هنوز هزینه و عواقب زیاد برای آنها در پی داشته است. نکته دیگر اینکه طالبان به دلیل سطح عقب مانده فکری شان نمی‌توانند، در تقابل جنبش فعلی زنان، تشکل از زنان دست ساخته خودشان را به میدان آورند و با ایجاد توهم، بخش از زنان را در خدمت منافع شان به کار گیرند و یا حداقل اعتراضات زنان را در راه های کم ضررتر کانالیزه کنند. حداقل این دو امکان در کوتاه مدت از طرف طالبان متصور نیست. در مدت بیست سال گذشته، به دلایل زیاد فعالان زنان فرصت ایجاد یک جنبش و حرکت مستقل را نیافتند و مدام توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده مورد استفاده ابزاری قرار گرفتند. حالا اما جنبش مبارزات زنان افغانستان بلاواسطه با امارت اسلامی طالبان طرف قرار گرفته و برای آزادی شان مبارزه می‌کنند.» (شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۶ و ۱۷)

همین نظریه انحلال طلبانه است که امروز آن‌ها فقط به جنبه دموکراتیک جنبش زنان توجه نموده و جنبه طبقاتی این جنبش را از نظر دور انداخته اند. ما باید جنبه طبقاتی تمامی جنبش‌ها را در نظر بگیریم و موضع گیری ما در قبال تمامی جنبش‌ها به شمول جنبش‌های دموکراتیک باید طبق اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صورت گیرد.

زمانی که جنبه طبقاتی جنبش‌های دموکراتیک از نظر دور گردد، در حقیقت عقب نشینی از اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صورت گرفته، چه بخواهی و چه نخواهی ایده های بورژوازی را تقویت می‌نماید. زیرا هر جنبش دموکراتیک اگر تحت رهبری حزب پیش آهنگ طبقه کارگر (حزب م ل م) قرار نداشته باشد، یک جنبش بورژوازی است و ایده های بورژوازی را تقویت می‌کند. بنا بقول لنین: «فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دموکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند؛ فقط خوش‌بینان کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کند که درجه اطلاع توده کارگر از هدف سوسیالیزم و شیوه‌های اجرایی آن هنوز تا چه درجه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خود کارگران می‌تواند انجام گیرد؛ بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آن‌ها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمی‌تواند در میان باشد.» (مجموع آثار لنین - جلد دوم - صفحه ۸۱۳ - ترجمه محمد پور هرمان - تأکیدات همه جا از ماست)

لنین به ما آموزش می‌دهد تا زمانی که طبقه کارگر را از راه مبارزه طبقاتی بر ضد سرمایه داری آموزش ندهیم و به آن‌ها هدف سوسیالیزم و شیوه‌های اجرایی آن را نیاموزانیم سخن از انقلاب چیز بیهوده‌ای خواهد بود. زیرا ما جنبه بورژوازی جنبش‌های دموکراتیک که در حال عملی شدن است از نظر دور انداخته ایم.

انحلال طلبان اعتقاد دارند که جنبش دموکراتیک زنان « با پیشروی خود به تضعیف باورهای مذهبی و پایه های اجتماعی طلبان کمک می‌کنند. »

اصلاً در جنبش کنونی زنان ما چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنیم. جنبش زنان در افغانستان از طالبان می‌خواهند که طبق احکام شرعی به ایشان آزادی بدهند و فقط خواهان باز گشایی مکاتب و حق داشتن کار از طالبان اند نه چیز دیگر. ما به خوبی شاهدیم که زنان شاغل امروزی و دختران جوان در پوهنتون‌ها کاملاً با حجاب اسلامی خود را آراسته نموده‌اند، و حتی اکثریت زنان در ولایات مختلف افغانستان با «حجاب اسلامی» از خانه بیرون می‌آیند حتی زنان شهری که با مانتو از خانه بیرون می‌شدند، یا به چادر نماز و یا مانتوهای بلند و گشاد از خانه بیرون می‌شوند. این جنبش زمانی می‌تواند که «به تضعیف باورهای مذهبی طالبان» کمک نماید که حداقل علیه حجاب اجباری به مبارزه برخیزند و کلمه حجاب را در مجموع زیر سوال ببرند. اما جنبش زنان فعلاً از این خصوصیات برخوردار نیست. زیرا سطح آگاهی زنان از سوسیالیسم و شیوه‌های اجرایی آن نه تنها کم است، بل که در پائین‌ترین سطح قرار دارد. تا زمانی که زنان این آگاهی را بدست نیاورند و شیوه‌های اجرایی آن را ندانند، هرگز آمادگی لازم مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی را ندارند و نمی‌توانند خود را از جنبه بورژوازی جنبش دموکراتیک نجات دهند.

و پاکستان در مقابل زنان بهتر از طالبان نیست. هر دو کشور از دیدگاه بنیادگرایانه و «شریعت قرای محمدی» به زنان نگاه می‌کنند. تمامی کشورهای منطقه بشمول روسیه و چین به خاطر تامین منافع شان راه به اصطلاح تعامل را با طالبان در پیش گرفته‌اند و هرگز از «سرکوب و محو جنبش زنان» در افغانستان ناراحت نخواهند شدند و این کار طالبان ایشان را به مشکل دچار نخواهد کرد، چیزی که طالبان را به مشکل دچار می‌کند عدم در نظر گرفتن منافع هر یک از این کشورها خواهد بود.

سیاست خارجی امپریالیست‌ها و به خصوص امپریالیسم امریکا متکی بر حفظ بنیادگرایی و تروریسم بوده و به این طریق ستم جنسیتی و میلیتی بیش از پیش را دامن می‌زند. یا به عبارت دیگر امپریالیسم به هیچ وجه نمی‌خواهد که موج بنیادگرایی را مهار نمایند، بل که تلاش دارد تا آن را تقویت نماید. زیرا بنیادگرایی نهادهای مذهبی را جایگزین نهادهای غیر مذهبی می‌کند و عمر رژیم‌های ستم‌گر را چند برابر می‌سازد. دلیل این که امپریالیسم امریکا برای بار دوم طالبان را در افغانستان به قدرت رساند همین مسأله است.

به بحث دیگر انحلال طلبان توجه کنید:

« نکته دیگر اینکه طالبان به دلیل سطح عقب مانده فکری شان نمی‌توانند، در تقابل جنبش فعلی زنان، تشکل [تشکلی] از زنان دست ساخته خودشان را به میدان آورند و با ایجاد توهم، بخش [بخشی] از زنان را در خدمت منافع شان به کار گیرند و یا حداقل اعتراضات زنان را در راه‌های کم ضررتر کانالیزه کنند. حداقل این دو امکان در کوتاه مدت از طرف طالبان متصور نیست.»

این دیدگاه سطحی نگرانه است. بدون شک که نیروهای بنیادگرا در همه جا توانسته‌اند حسب قدرت و توان خود تشکلی از زنان را ایجاد نمایند تا از ایدئولوژی عقب مانده شان به دفاع برخیزند. در ظرف تقریباً یک سال گذشته ما شاهد چندین تظاهرات زنان در افغانستان بودیم که طبق خواست امارت اسلامی سازمان داده شده بود. فقط افراد جاهل و ساده لوح می‌تواند باور کنند که طالبان نمی‌توانند «تشکل [تشکلی] از زنان دست ساخته خودشان را به میدان آورند و با ایجاد توهم، بخش [بخشی] از زنان را در خدمت منافع شان به کار گیرند.» طوری که گفته شد توده‌ها و به خصوص زنان به خوبی شاهد بودند که طالبان در مدت خیلی کمی توانستند که این دسته زنان را به میدان وارد نمایند.

مائوئیست‌ها در رابطه با جنبش کارگری، در رابطه با جنبش زنان و یا جنبش دهقانان ذهنی گرایانه موضع‌گیری نمی‌کنند و جنبه بورژوازی این جنبش‌ها را هرگز از نظر دور ندارند. هرگز حکم نمی‌کنند که طالبان «به دلیل سطح عقب مانده فکری شان» نمی‌توانند زنان را در «خدمت منافع شان» قرار دهند. آن‌ها هر جنبش را از روی جنبه طبقاتی آن تجزیه و تحلیل می‌نمایند.

انحلال طلبان اعتقاد دارند که: « امارت طالبان به دلایل زیادی نمی‌تواند برای سرکوب و محو جنبش زنان از اعدام و زندانی کردن طولانی مدت کار گیرد، زیرا این کار، تلاش آن‌ها را برای کسب مشروعیت جهانی و به رسمیت شناختن شان از طرف کشورهای امپریالیستی جهان و کشورهای منطقه به مشکل بیش‌تر مواجه خواهند ساخت.»

این بحث انحلال طلبان به این معناست که کشورهای امپریالیستی و منطقه مدافع حقوق زنان اند. و تا زمانی که طالبان حقوق زنان را به رسمیت نشناسد از طرف کشورهای امپریالیستی و کشورهای منطقه به رسمیت شناخته نمی‌شود و «مشروعیت» پیدا نمی‌کند!

امروز در امریکای «متمدن» حق سقط جنین از زنان گرفته شده و همین امریکای «متمدن» طالبان قرون وسطایی را برای بار دوم به قدرت رساند. منافع استراتژیک‌اش در جهان و منطقه تقاضا می‌کند تا از طالبان حمایت نماید. امپریالیسم امریکا که تا کنون رژیم طالبان را به رسمیت نشناخته نه به خاطر پایمالی حقوق زنان، بل که به خاطر تحکیم منافع بیشترش در افغانستان است. علم نمودن «حقوق زنان» و «حقوق بشر» علیه طالبان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش پرده ساتری است به خاطر پنهان نمودن اهداف شوم شان در افغانستان. امپریالیسم به هیچوجه از حمایت بنیادگرایان دست نکشیده و نخواهد کشید. و اما عمل کرد کشورهای منطقه در قبال طالبان: همه شاهد اند که دو کشور مقتدر امپریالیستی منطقه (چین سوسیال امپریالیستی و روسیه امپریالیستی) از همان ابتدای به قدرت رسیدن دوباره طالبان راه معامله و سازش را با ایشان در پیش گرفتند و حتی سفارت خانه‌های شان را در افغانستان مسدود نکردند. کشورهای آسیای میانه به ساز روسیه امپریالیستی می‌رقصند. برخورد ایران

و قدرت سیاسی حاکم طالبان بی خبر اند. و فکر می کنند که با در خواست از امپریالیست و آوردن فشار از طریق «جامعه جهانی» بر طالبان به آزادی خواهند رسید!

انحلال طالبان می گویند که: «حالا اما جنبش مبارزات زنان افغانستان بلا واسطه با امارت اسلامی طالبان طرف قرار گرفته و برای آزادی شان مبارزه می کنند.»

با صراحت می گوئیم که جنبش زنان علیه طالبان نه «بلاواسطه» است و نه هم «برای آزادی شان مبارزه می کنند» جنبش زنان علیه طالبان بیش تر از این که به خود باور داشته باشد، متکی به اصطلاح به جامعه جهانی است و از ایشان می خواهد تا بر طالبان فشار آورند که حقوق شان را به رسمیت بشناسند. یک جنبش حداقل زمانی خواست آزادی را مطرح می کند که سکولاریزم سر لوحه شعار شان باشد. اما در جنبش زنان افغانستان تا کنون چنین چیزی دیده نشده است. این بدان معنا نیست که مبارزه زنان علیه امارت اسلامی طالبان فاقد ارزش است. ما از شهامت و شجاعت زنان در شرایط ترور و اختناق طالبانی قدر دانی نموده و از آن حمایت می کنیم. اما آن را «بلاواسطه» و مبارزه «برای آزادی شان» نمی دانیم، بل که مبارزه شان را از دیدگاه مائوئیستی بررسی می کنیم. این مبارزه فقط برای خواست های ناچیز (باز شدن مکاتب و اجازه کار برای زنان شاغل) به میدان کشیده شده است. شعار مبارزه برای آزادی با شعار سرنگونی سه کوه مطرح می گردد. جنبش زنان در افغانستان فعلاً از این خصوصیت بر خوردار نیست. ما باید جداً به زنان راه مبارزه طبقاتی بر ضد سرمایه داری را آموزش دهیم و به آن ها هدف سوسیالیزم و شیوه اجرایی آن را بیاموزانیم، در چنین صورتی با جرأت می توان گفت که زنان «برای آزادی شان مبارزه می کنند» در غیر این صورت هم خود را فریب می دهیم و هم زنان را.

امروز در جامعه افغانستان ستم برزن در روبنا بصورت برجسته و عریان نمایان است. زنان افغانستان باید بدانند که روبنا در ارتباط تنگاتنگ با زیر بنا قرار دارد و روبنا را در ارتباط با زیر بنا بررسی نمایند، زیرا با تغییر زیر بنا روبنا تغییر می کند. زمانی که زیر بنا تغییر کند روبنا حتماً تغییر می نماید. تا زمانی که زیربنای جامعه یعنی مناسبات تولیدی حاکم ستم گرانه سرنگون نشود و قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و حزب پیش آهنگش نیفتد هر تغییری که در روبنا بیاید رفرمیستی است و سیستم مردسالارانه را پا بر جا نگه می دارد.

اعتقاد ما این است که زنان مبارز و انقلابی باید بدانند که ستم زدگی و فرودستی زن ناشی از سیستم مناسبات تولیدی ارتجاعی حاکم بر جامعه است، و آزادی زنان جزء جدا ناپذیر از رهایی طبقه کارگر و بقیه زحمت کشان از قید هر گونه ستم و استثمار می باشد. بناءً زنان مبارز انقلابی افغانستان باید برای محو هرگونه ستم با طبقه کارگر انقلابی متحد شوند و خود را برای سرنگونی امارت

امروز در افغانستان مستعمره - نیمه فیودال، فیودالیزم ستون فقرات امپریالیزم را تشکیل می دهد. امپریالیزم هیچ گاه از حمایت فیودالیزم و ایده های قرون وسطایی اش دست بردار نیست. امپریالیزم به خوبی آگاه است که هر قدر سطح آگاهی در جامعه پائین باشد و هر قدر که توده های به سنن مزخرف پابندی داشته باشند به همان اندازه بهره برداری از ایشان سهل تر خواهد بود. سازمان دهندگان اصلی نیروهای بنیادگرا از همان بدو ایجادشان به آن ها آموخته تا دسته های متشکل از هر گروه و جنسیت را با خود داشته باشند. همان طوری که احزاب ارتجاعی جهادی دسته های متشکل از زنان را با خود داشت بدون شک که طالبان نیز همین رویه را در پیش گرفته و می گیرند. امروز گلبدین همکار نزدیک طالبان دسته ای از زنان متشکل را با خود همراه دارد. این زنان نیز در خدمت منافع طالبان کار و پیکار می کنند.

انحلال طالبان قسمت دیگر بحث خود را این گونه زیب و زینت داده اند:

«در مدت بیست سال گذشته، به دلایل زیاد فعالان زنان فرصت ایجاد یک جنبش و حرکت مستقل را نیافتند و مدام توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده مورد استفاده ابزاری قرار گرفتند. حالا اما جنبش مبارزات زنان افغانستان بلاواسطه با امارت اسلامی طالبان طرف قرار گرفته و برای آزادی شان مبارزه می کنند.» (تاکیدات از ماست)

همان طوری که قبلاً بیان نمودیم، هیچ جنبش و حرکتی مستقلانه نیست. هر جنبش و حرکت یا سمت و سوی بورژوازی دارد و یا سوسیالیستی. هر جنبش ولو دموکرات ترین آن ها، دارای جنبه تحول بورژوازی است. مائوئیست ها معتقد اند که جنبش های خود به خودی در حال زایش است و اگر رهبری پرولتری بر آن احمال نگردهد، سمت و سوی بورژوازی را به خود می گیرد، اما به جنبش های «مستقل» معتقد نیست. بحث «جنبش های مستقل» به معنای راه سوم است، یعنی مستقل از ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی پرولتری.

چرا زنان افغانستان در ظرف بیست سال گذشته «توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده مورد استفاده ابزاری قرار گرفتند»؟ جواب آن روشن است. زیرا اکثریت زنان و به خصوص زنان تحصیل کرده هیچ گونه آشنایی نسبت به جایگاه مذهب و قدرت حاکمه پوشالی نداشتند. به همین علت غرق ابهامات بودند و اشغالگران به سادگی توانستند که از ایشان استفاده ابزاری کنند. آن ها از ریشه های ستمی که در ظرف بیست سال بر آن ها اعمال می گردید بی خبر بودند و فکر می کردند که واقعاً اشغالگران به خاطر رهایی شان از چنگال طالبان به افغانستان لشکر کشی نموده است. در حالی که زنان با چشم سر مشاهده نمودند که امپریالیست های امریکایی و متحدین شان خیلی به سادگی قدرت را به طالبان سپردند، با آن هم جنبش زنان امروز نیز در همین ابهامات غرق است و از حمایت امپریالیست ها از مذهب



اسلامی و بیرون راندن حامیان امپریالیستی شان آماده سازند. آزادی تعهد می‌خواهد و با زور بدست می‌آید نه از راه هدیه و فرم.

زنان ستم‌دیده کشور زمانی به آزادی می‌رسند که دوشادوش مردان انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر مبارزات خود را به پیش برند. همان طوری که هیچ انقلابی بدون شرکت زنان به پیروزی نمی‌رسد، به همان گونه جنبش زنان بدون رهبری طبقه کارگر هیچ ثمره‌ای در پی نخواهد داشت. زنان و مردان ارگانیزم یک اجتماع را می‌سازند، در حقیقت امر استخوان بندی اجتماعی بدون یکی از این دو ناقص می‌باشد. هیچ‌گاه نمی‌توان در استخوان بندی اجتماعی یکی از این دو جنس را نادیده گرفت.

به بحث دیگر انحلال طلبان در مورد جنبش زنان توجه نمائید:

«متأسفانه در این مدت بیست سال اشغال کشور، بی‌خاصیتی لیبرالی و برنامه‌های پروژه‌ی زنان را از ضرورت داشتن یک تشکل محکم و مخفی باز داشتند. اکنون که ضرورت این گونه تشکل به فوریت احساس می‌شود زنان از وجود آن محروم اند.» (شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۷)

در درستی این بحث شکی وجود ندارد. چرا زنان در ظرف بیست سال گذشته «ضرورت یک تشکل محکم و مخفی» را درک نکردند؟ جواب این سوال را انحلال طلبان داده اند. زیرا زنان در ظرف بیست سال گذشته همراه با «برنامه‌های پروژه‌ی» اشغال‌گران و رژیم پوشالی حرکت کردند. حرکت زیر این پروژه‌ها به جنبش زنان خصلت لیبرال منشانه داده است.

سوال این جاست که هر گاه زنان در ظرف بیست سال گذشته «ضرورت داشتن یک تشکل محکم و مخفی» را درک نکردند و امروز «از وجود» چنین تشکیلی «محروم اند» پس چگونه زنان می‌توانند «برای آزادی شان مبارزه می‌کنند»؟ آیا زنان یک شبه مبارزه طبقاتی بر ضد سرمایه داری، اهداف سوسیالیزم و شیوه‌های اجرایی آن را آموختند؟ این تناقض گویی هیچ دردی را دوا نمی‌کند و فقط به درد بورژوازی می‌خورد تا با چنین تناقض گویی افکار بورژوا - رفرمیستی خود را تبلیغ و ترویج نماید.

به این بحث بورژوا - رفرمیستی انحلال طلبان توجه کنید:

«برای ایجاد یک جنبش نیرومند و سراسری فعالان زنان باید بر این محدودیت‌ها فایق آیند. چه در غیر آن تداوم این امر سبب بدبینی بسیار از مبارزین و فعالان حقوق زنان خواهند شد و آنها سرخورده، صف مبارزه را رها خواهند کرد.»

افراد، احزاب و سازمان‌های انقلابی و کمونیستی باید در این زمینه و برای

ترسیم یک طرح و برنامه روشن تشکیلاتی و مبارزاتی برای جنبش مبارزاتی زنان به آنها یاری رسانند. توجه جدی به مسایل تیوریک و ارتقای آگاهی سیاسی و تشکیلاتی زنان بسیار مهم است. جنبش مستقل سیاسی زنان باید برای ایجاد یک سازمان سراسری، مستحکم با هسته رهبری مخفی و مستقل که دارای برنامه و خط مشی سیاسی - تشکیلاتی روشن و مدون باشد تلاش نمایند. بدون یک چنین سازمان سیاسی - دارای تعداد زیاد از کادرهای آگاه و با تجربه - جنبش مبارزاتی زنان به اهدافش که عبارت از آزادی و رهایی حقیقی زنان است، نخواهند رسید و برعکس امکان سرکوب و نابودی اش نیز موجود است.

فعالین زنان در کشور باید با همه سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی توده‌ای ضد طالبانی متحد و همکار باشند و با روحیه انترناسیونالیستی با سایر سازمان و جنبش‌های مستقل جهانی زنان پیوند ایجاد نمایند و از تجارب مبارزاتی آنها بیاموزند.

مبارزه زنان برای رهایی شان بخش [بخشی] از مبارزات رهایی بخش کل بشریت از نظام نابرابر طبقاتی است. به همین دلیل کمونیست‌ها وظیفه دارند در میان جنبش زنان به صورت فعالانه تبلیغ و سازماندهی کنند و با گسترش اندیشه کمونیستی در میان فعالان زنان به تعمیق، کیفیت و ارتقا روحیه شورشگری آن‌ها کمک کنند. گسترش جنبش زنان و رادیکال شدن آن بسته به این است که تا چه حد فعالان حقوق زن می‌توانند از دام خواست‌ها و مطالبات لیبرالی رهایی یافته و نفوذ اندیشه انقلابی و کمونیستی در میان فعالان زن را افزایش دهند. (شماره ۲۷ شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۷ - تاکیدات از ماست)

این بحث سر تا پا بورژوا منشانه است و فاقد روحیه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. این‌ها از یک طرف به جنبش زنان افغانستان توصیه می‌نمایند تا «با همه سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی توده‌ای ضد طالبانی متحد شوند» و از طرف دیگر می‌گویند «که تا چه حد فعالان حقوق زن می‌توانند از دام خواست‌ها و مطالبات لیبرالی رهایی» یابند. انحلال طلبان به خوبی می‌دانند که توصیه شان به فعالین جنبش زنان در مورد اتحاد و هم‌کاری با همه سازمان‌های ضد طالبانی بیش‌تر از پیش آن‌ها را در «دام خواست‌ها و مطالبات لیبرالی» می‌اندازد، و زنجیر ستم را بر دست و پای زنان مستحکم‌تر می‌نماید. ما به خوبی آگاهیم که اکثریت این «سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی توده‌ای» دارای افکار و عقاید اپورتونیستی و ریزیونیستی و بورژوا - لیبرالی و حتی دارای افکار و عقاید قرون وسطایی اند.

انحلال طلبان فکر می‌کنند که زن ستیزی صرفاً مربوط به طالبان است. در حالی که چنین نیست. ستم بر زن منشأ طبقاتی دارد. تمام احزاب و سازمان‌ها ولو دموکرات‌ترین شان که حامی مالکیت خصوصی اند به شکلی از اشکال زن ستیزی را دامن می‌زنند. زن ستیزی "همه" احزاب ضد طالبانی (احزاب ارتجاعی جهادی) اگر بیش‌تر از زن ستیزی طالبانی نباشد کمتر از آن نیست. زن ستیزی در "همه" احزاب ضد طالبانی وجود دارد که توسط امپریالیست‌ها حمایت و تحکیم می‌گردد.

امپریالیسم و ارتجاع همیشه خواستار همین موضوع اند: استعمال جملات بورژوا - رفرمیستی زیر جملات انقلابی مآبانه برای فریب توده‌ها و نسل جوان کشور.

بحث انحلال طلبان بدان معنا است که آن‌ها می‌خواهند، زنان بیدار شده را با نیروهای ارتجاعی که با انقلاب هیچ وجه مشترکی ندارند و مدت‌ها است که از رهبری منظم و منسجم بر خوردارند، آشتی دهند. این بحث انحلال طلبان در ماهیت امر چه فرقی با برنامه حزب ملی اسلامی، جمعیت اسلامی، حرکت اسلامی، حزب اسلامی... دارد؟ هیچ، به جز عبارات میان تهی که مائوئیسم را به معرض بیع و شر می‌گذارد. انحلال طلبان از لحاظ نظری با همان حقارتی به زنان می‌نگرند که احزاب ارتجاعی جهادی به زنان نگاه می‌کنند.

انحلال طلبان به زنان اندرزه‌های کهنه و ضد انقلابی در زیر جملات انقلابی می‌دهند. آن‌ها می‌خواهند تا زنان بیدار شده را تابع سیادت احزاب ارتجاعی در افغانستان نمایند. مگر واضح نیست که «وحدت و همکاری» زنان «با همه احزاب ضد طالبی» بهترین خدمت برای بورژوازی امپریالیستی است؟

ما باید به زنان توصیه نمائیم که حتی در بدترین شرایط به کار تدارکاتی منظم، مصرانه و مداوم تلاش نمایند و سعی ورزند تا «با همه» نیروهای انقلابی و مائوئیست برای پیش برد اهداف انقلابی «متحد و همکار» باشند، نه با احزاب ارتجاعی ضد طالب.

انحلال طلبان نه تنها جنبه بورژوازی جنبش زنان و «جنبش‌های اجتماعی توده‌ای» را به فراموشی سپرده اند، بل که خواهان امتزاج جنبش زنان با «همه» جنبش‌های ارتجاعی اند!! و از طرف دیگر انحلال طلبان از «فعالین زنان» در افغانستان می‌خواهند که «با سایر سازمان‌ها و جنبش‌های مستقل جهانی زنان پیوند ایجاد نمایند»!؟

اصلاً «سازمان‌ها و جنبش‌های مستقل جهانی زنان» وجود ندارد. نمی‌توان در جامعه طبقاتی فوق طبقات زندگی نمود. بنا به گفته مائوتسه دون در جامعه طبقاتی هیچ فکر و اندیشه‌ای نیست که مهر طبقاتی نخورده باشد. سازمان‌ها عموماً دارای برنامه اند و از یک ایدئولوژی مشخص پیروی می‌کنند، لذا انعکاس دهنده ایدئولوژی یک طبقه مشخص است و به هیچ عنوان احزاب و سازمان‌ها در سطح جهان مستقل از ایدئولوژی نیست. اگر سازمانی ادعا نماید که از ایدئولوژی خاصی پیروی نمی‌کند رک و صریح دروغ می‌گوید و مروج ایده بورژوازی است. به همین ترتیب هر جنبش اجتماعی توده‌ای و لو دموکراتیک دارای جنبه تحول بورژوازی است و نمی‌تواند مستقل از این ایده باشد. بیان این مطلب صاف و ساده ترویج ایده بورژوازی است، زیرا نام کمونیزم و یا روحیه انترناسیونالیستی، در جهان دو ایدئولوژی وجود دارد:

اعتقاد ما این است که تضاد میل‌های تحت ستم با شئونیزم طبقه حاکمه میل‌های پشتون و تضاد میان زنان و مردان از جمله تضادهای بزرگ اجتماعی اند که در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارند. تا زمانی که این ستم محو نگردد، ستم بر زن پا برجای خواهد ماند. بر هیچ کس پوشیده نیست که اشغال‌گران امپریالیست نه تنها با حمایت از احزاب ارتجاعی جهادی، شئونیزم مردسالار را در افغانستان تحکیم نمودند، بل که اشکال نوین ستم بر زن مثل گسترش هرچه بیش‌تر بی بند و باری و عیاشی‌های بورژوا منشانه را با خود به افغانستان آوردند.

هرگاه سر تا سر مقاله انحلال طلبان را مطالعه نمائید متوجه خواهید شد به جملات کلیشه‌یی بسنده گردیده است. در حالی که افغانستان کنونی هم در مورد مسأله میل‌های و هم در مورد مسأله زنان در موقعیت ویژه‌ای قرار دارد. تاریخ افغانستان شاهد و گواه آنست که رذیل‌ترین، میهن فروش‌ترین و وحشی‌ترین نیروهای زن ستیز در افغانستان قدرت سیاسی را به دست گرفته و خود را بر مردم تحمیل نمودند، جنایت و خیانت بر زنان زیر نام حقوق زن صورت گرفته است، و امروز هم تعدادی زیادی از این جنایت‌کاران و گماشتگان امپریالیسم می‌خواهند با شعار دفاع از حقوق زنان خود را برائت بدهند، آیا لازم نیست که این نیروها شناسایی و به زنان زحمت‌کش معرفی شوند؟ آیا ضرور نیست که چهره خائنه خانم امیری و امثالش افشاء گردد؟ از نظر انحلال طلبان در شرایط کنونی که طالبان قدرت را در دست دارند ضرورت به چنین کاری نیست، باید به زنان آموخت که «با همه احزاب ضد طالب متحد و همکار» شوند!؟

در ظرف بیست سال گذشته به خوبی شاهد آن بودیم که تعدادی از زنان اصلاح طلب و تسلیم شده به اشغال‌گران در پست و مقامات بلند دولتی جای گرفته بودند، آن‌ها تلاش می‌نمودند تا نشان دهند که اصلاً «اصلاح طلبی» خصلت ذاتی زنانه است، این زنان می‌خواستند و تلاش می‌نمودند که این موضوع را بیان کنند که اندیشه زنان یک اندیشه انتقادی است نه شورشگری و تا حدودی در این کار موفق بودند. زنان مبارز و انقلابی به خوبی می‌توانند که در جریان مبارزات شان پوچی و میان تهی بودن این ادعاها را ثابت سازند و مهر سرنگون سازی را بر جنبش زنان محک زنند. تا آن جایی که امکان دارد زنان انقلابی کشور باید از یکجا شدن جریان فعالیت زنان طبقات حاکم، تسلیم شدگان و تسلیم طلبان و تمامی جریان‌های ارتجاعی با جریان جنبش زنان چه به شکل خود بخودی و یا آگاهانه‌ای آن جلوگیری بعمل آورند. زیرا یکجا شدن این دو جریان به معنی یکجا شدن جریان آب پاک با جریان آب‌های ناپاک است.

هستند کسانی مانند انحلال طلبان که نه تنها کوشش نمی‌کنند که جنبش زنان را در مسیر درست و اصولی رهنمایی کنند، بل که خواهان آنند تا جریان آب پاک و ناپاک را یک جا سازند.

ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و ایدئولوژی بورژوازی، راه سومی وجود ندارد. هر کسی که از تبلیغ و ترویج ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی چشم پوشد و یا بخواهد در زیر این لفافه خود را پنهان کند و از جنبش زنان و یا هر جنبش دیگری بخواهد که با "همه" سازمان های ضد طالبی "متحد و همکار" شوند به تقویت ایدئولوژی بورژوازی پرداخته و صاف و ساده به طبقه پرولتاریا و انقلاب خیانت می‌ورزد.

هرگاه خواننده عمیقاً به بحث انحلال طلبان توجه نمایند دقیقاً متوجه می‌شود که انحلال طلبان با چه ظرافتی می‌خواهند ایده بورژوازی را زیر نام کمونیزم و روحیه انترناسیونالیستی ترویج نمایند.

امروز بحث "اندیشه کمونیستی" هیچ چیز را به جنبش ارائه نمی‌کند، مگر خواست لیبرالی بورژوازی امپریالیستی. انقلابیون به خوبی آگاهند که امروز تمام منحرفین و مرتدین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بشمول آواکیان زیر لفافه "کمونیزم" به تبلیغ و ترویج ایده های انحرافی رویونیستی می‌پردازند.

انحلال طلبان نمونه تپیک افغانستانی اند که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را لفظاً قبول دارند، اما در عمل می‌خواهند تا آموزش بورژوا - لیبرالی را جای‌گزین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بنمایند. آن‌ها همه چیز را در مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم قبول دارند، به جز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت انقلابی توده‌ها و بخصوص زنان را. آن‌ها از روی بی‌مسئولیتی اندیشه شئونیزم جنسیتی یعنی تصدیق فرو دست بودن زنان را تصدیق می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند تا زنان به ماهیت اصلی ستم جنسیتی و طرق حل آن دسترسی پیدا نکنند، همین دیدگاه است که به ایشان اجازه می‌دهد تا از زنان بخواهند که با "همه" سازمان‌ها و جنبش‌های ضد طالبانی متحد شوند. در حقیقت همین شیوه مبارزه است که زنان را از خواست انقلابی یعنی مبارزه برای محو طبقات دور نگه می‌دارد.

انحلال طلبان از همان ابتدای مبارزاتی شان در درون حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به زنان و مبارزات زنان از دیدگاه بورژوازی - لیبرال می‌نگریستند، همین دیدگاه شان بود که آن‌ها را به فساد اخلاقی کشاند و به قول رفیق ضیاء حزب از این ناحیه بار بار ضربه دید. ضربه‌ای که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم مزدورشان نتوانست در ظرف بیست سال به حزب وارد سازد. اما امروز انحلال طلبان این دیده انحرافی بورژوازی شان را تیوریزه نموده‌اند.

طبقه کارگر و زنان انقلابی بدون جنگ بی‌امان علیه این انحرافات

عمیق ایدئولوژیک - سیاسی، علیه چنین سست عنصری و خوش خدمتی در قبال بورژوازی و ابتدال نظری بی نظیر مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، نمی‌توانند به آزادی برسند.

انحلال طلبی یک پدیده تصادفی نبوده و نیست، بل که محصول اجتماعی است، که آمیزه‌ای از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و تبعیت عملی از بورژوازی است.

انحلال طلبان با این بحث خود به تحریف آموزش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پرداخته‌اند و می‌خواهند که این آموزش را با روح اپورتونیزم هم ساز سازند.

باید متذکر شد که وقتی انحلال طلبان از زنان می‌خواهند که با "همه" سازمان‌های ضد طالبی متحد شوند، بدین معناست که آن‌ها آگاهانه خط و مرز میان انقلاب و ضد انقلاب را مغشوش می‌نمایند. این است نمونه شگرف انحلال طلبان از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و انطباق درخشان آن در جامعه.

در شرایط کنونی وظایفی که خط و مشی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جلو روی ما گذاشته عبارت است از: بردن آگاهی انقلابی (م ل م) در درون طبقه زحمت کش اعم از زنان و مردان و جلب توده‌های بیدار شده و بخصوص زنان بیدار شده به جانب انقلاب.

بناءً ضروری است که ما تصویر روشنی از راه رسیدن به آزادی واقعی که اساس نامه حزب خواهان آنست به توده‌های زحمت کش اعم از زنان و مردان ارائه کنیم، اما انحلال طلبان را با انقلاب و مبارزه انقلابی کاری نیست، به همین منظور از زنان می‌خواهند تا با "همه سازمان‌های" ضد طالبی یک جا و متحد شوند. بیان چنین مطلبی در حقیقت منحرف نمودن توده‌ها و بخصوص زنان از مسیر انقلاب بوده و خدمت‌گذاری شایانی به بورژوازی امپریالیستی است.

ما باید به زنان بیدار شده این آگاهی را بدهیم که بدون لغو مالکیت خصوصی امکان‌رهایی شان از قید ستم ممکن نخواهد بود. یا به عبارت دیگر تبلیغ و ترویج ما در جهت تقویت نیروهای انقلابی برای سلب مالکیت از مالکین صورت گیرد، نه آن که در جهت مخالف و تضعیف این نیروها.

اساس نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بطور صریح و روشن خط و مرز میان انقلاب و ضد انقلاب را کشیده است و در شرایط کنونی وظایف ما را در قبال انقلاب بطور مشخص بیان نموده است. ما خواهان تطبیق این اصل در جامعه هستیم. اما انحلال طلبان که به توده‌های زحمت‌کش و بخصوص زنان آموزش

می‌دهند که با "همه" سازمان‌های ضد طالبی متحد شوند، آگاهانه این مرز را مغشوش نموده و با مغشوش نمودن مرزها آگاهانه در خدمت بورژوازی - امپریالیستی کمر بسته اند.

ما باید با تمام توان انقلابی چهره خائنه " همه " احزاب و سازمان‌های رنگارنگ ارتجاعی را بر ملا کنیم تا زنان مبارز و انقلابی در دام ترفندهای امپریالیزم و " همه " سازمان‌های ارتجاعی وابسته به آن نیفتند. ما باید صریحاً به زنان بگوئیم که هیچ راه نجات از شئونیزم مردسالارانه وجود ندارد، مگر این که با تمام توان علیه امپریالیزم و تمامی نیروهای ارتجاعی که حامی مالکیت خصوصی اند به مبارزه برخاست و این مبارزه را تا لغو هرگونه مالکیت خصوصی به پیش برد. زیرا ستم بر زن با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی گره خورده است. بدون بر انداختن ستم سه کوه (ستم بورژوازی، ستم فیودالی و ستم امپریالیستی) هیچ زنی به آزادی نمی‌رسد.

امروز زنان به شدیدترین وجه در زنجیر خشونت گرفتار اند، زنجیری که هر دو سرش با خشونت خانوادگی و دولتی جوش خورده است. باید زنان این سکوت را بشکنند و خود را از ریشه این ستم آگاه سازند. هر قدر که این آگاهی بالا رود به همان میزان زنان درک می‌کنند که خشونت حربه نظام طبقاتی مردسالارانه برای تحکیم و تثبیت فرو دستی زنان است. هر قدر که بیش‌تر این مطلب را درک نمایند، به همان اندازه می‌فهمند که این خشونت قابل مهار نیست و به این نتیجه می‌رسند، تا زمانی که فرو دستی زن سرنگون نشود این خشونت علیه زنان پا برجا خواهد ماند. در چنین حالتی است که مبارزه زنان با مبارزه علیه ستم طبقاتی و مبارزه علیه ستم امپریالیستی گره می‌خورد و برای محو این ستم با مبارزات طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست (مائوئیست) متحداً به پیش می‌رود.

بدون شک هر جایی که ستم هست، مبارزه و مقاومت هم هست. زنان به اشکال گوناگون به مبارزه می‌پردازند، تا بر این بی‌عدالتی و مظالم اجتماعی خط بطلان بکشند، تا این شرایط غیر انسانی، خفت بار و ظالمانه را واژگون کنند.

زنان افغانستان برای رهائی کامل خود از قید هرگونه اسارت و ستم نیاز به افق روشن و برنامه‌هایی دارند که با صراحت و روشنی ریشه های ستم را بررسی نموده و خواسته های شان را دقیقاً مطرح نماید و راه‌هایی شان را دقیقاً نشان دهد.

متأسفانه که تعداد زیادی از زنان نتوانسته که ریشه اصلی ستم را در یابند و راه حل درستی ارائه نمایند. عده زیادی از زنان امروز فکر می‌کنند که از طریق تلاش برای حک و اصلاح قوانین می‌توانند موجبات رهائی زنان را فراهم کنند. به همین علت است که امروز جنبش زنان در افغانستان دست به دامان امپریالیست‌ها

می‌اندازند و از آن‌ها می‌خواهند تا بر طالبان فشار آورند که "حقوق" شان را برسمیت بشناسند. به همین علت این جنبش علاوه بر این که نمی‌تواند کار مثمر ثمری برای زنان انجام دهد، بل که عملاً در دامن امپریالیزم و نیروهای ارتجاعی می‌افتند. توصیه انحلال طلبان به فعالین زنان در افغانستان که «با همه سازمان‌های ضد طالبی متحد و هم‌کار» شوند نه تنها کمکی برای رهایی زنان از قید ستم نمی‌کند، بل که وابستگی جنبش زنان را به امپریالیزم و نیروهای ارتجاعی چند برابر می‌کند. همین توصیه‌ها جنبش زنان را از مسیر درست و اصولی منحرف نموده و به راه فرمیزم می‌کشاند و زنجیرهای ستم که بر پایه قوانین سلطه مرد بر زن استوار است محکم‌تر می‌سازد.

زنان بیدار شده افغانستان باید این نکته را به خوبی درک کنند که امپریالیست‌ها جز منافع غارت‌گرانه خود به چیز دیگری فکر نمی‌کنند، زنان نباید درس‌های تاریخی را فراموش نمایند. زنان به خوبی به یاد دارند که امپریالیزم امریکا و متحدین شان طالبان را برای بار اول به قدرت رساندند و به مدت هفت سال حتی یک کلمه در مورد جنایات بشری، ستم جنسیتی و ستم میلیتی امارت اسلامی نه گفتند و نه نوشتند و با سکوت مهر تائید بر جنایات طالبان زدند. امروز هم بر مبنای منافع خویش طالبان را برای بار دوم به قدرت رساندند و از آن‌ها بطور قطع حمایت می‌کنند.

امپریالیست‌ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا افغانستان را زیر شعارهای فریبنده "آزادی زنان از قید اسارت طالبانی" و "مبارزه علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر" اشغال نمودند و در ظرف بیست سال اشغال افغانستان همین شعارها را سر دادند. حزب ما در همان زمان هم با صراحت گفت که این شعارها پوچ و میان تهی است و هیچ ارزشی برای اشغال‌گران امپریالیست ندارد. در ظرف بیست سال اشغال کشور روز به روز صحبت‌های ما از صحت بیش‌تر برخوردار گردید. نه تنها خشونت علیه زنان در افغانستان کم نگردید، بل که روز به روز شدت و حدت بیش‌تری یافت. به همین ترتیب "مبارزه علیه تروریسم" جای خود را به تقویت تروریسم و نهادهای تروریستی خالی نمود و کشت و قاچاق مواد مخدر چند برابر افزایش یافت. بالاخره امپریالیست‌های امریکایی ترجیح دادند همان‌هایی را که تا دیروز تروریست می‌خواندند و تحت نام "مبارزه علیه تروریسم"، تجاوز عریان نمودند امروز همان‌ها را جایگزین رژیم دست‌نشانده خود نمایند.

زنان افغانستان نه تنها باید ماهیت حقیقی امپریالیزم را بدانند، بل که باید درک کنند که لغو قوانین ضد زن همان طوری که در رژیم دست‌نشانده حامد کرزی و اشرف غنی غیرممکن بود، در امارت اسلامی افغانستان نیز غیر ممکن است. این را تجربه به خوبی نشان داده است و فعالیت و مبارزه انقلابی از دهه چهل تا کنون به خوبی این را تثبیت نموده است. رژیمی که حامی منافع ستم‌گران است به هیچ‌وجه حاضر به لغو قوانین ضد زن نیست، زیرا لغو چنین قوانینی به معنی محکومیت و واژگونی سیستم

## تیوری عصر زوال امپریالیزم صاف و پوست کنده

### رویزیونیستی است:

انحلال طلبان در مورد امپریالیزم تحت عنوان « سقوط رژیم دست نشانده، شکست ننگین امپریالیزم امریکا و بازگشت بنیادگرایی طالبان در قدرت » چنین یاهو سرایی را سر می دهند:

« شکست ننگین آمریکا در افغانستان، بیش از هر چیز بیان [بیان گر] این است که امپریالیست ها ببر کاغذی هستند. این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد و نشان های [نشانه] افول هشمونی، کاهش نفوذ دیپلماسی و قدرت نظامی جنایتکارانه اش هر روز بیشتر از پیش آشکار می گردد. »

این استدلال که « این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد » هیچ گونه وجه مشترکی با مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ندارد، و فقط به درد موعظه گران رویزیونیست و اپورتونیست می خورد. این تیوری یک تیوری رویزیونیستی است که در کنگره نهم حزب کمونیست چین از طرف لین پیاو مطرح گردید و برنامه ای شد، اما در کنگره دهم حزب کمونیست چین از برنامه حذف گردید.

زمانی که مائوتسه دون امپریالیزم را ببر کاغذی می خواند، به این عقیده نیست که « این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد »، بل که او از لحاظ استراتژیک امپریالیزم را ببر کاغذی توصیف می کند، اما از لحاظ تاکتیکی او را ببر کاغذی نمی داند، او به ما می آموزد که این ببر کاغذی تا دندان مسلح و بسیار قوی و درنده خوار است و تا دم مرگ کارد قصابی خود را بر زمین نمی گذارد. به این بحث مائوتسه دون توجه نمائید:

« وقتی که می گوئیم امپریالیسم امریکا یک ببر کاغذی است، از نقطه نظر استراتژیک صحبت می کنیم. اگر آن را در کلیت در نظر بگیریم باید او را خوار بشماریم. اما در مورد هر بخش آن باید او را جدی بگیریم. او چنگ و دندان دارد و ما باید او را قطعه به قطعه از بین ببریم. بطور مثال، اگر ده دندان دارد، اول یکی را در آورید و نه تا باقی می ماند. وقتی که تمام دندانها از بین رفت، هنوز چنگ خواهد داشت. اگر ما قدم بقدم وبا جدیت با او رفتار کنیم قطعا در آخر موفق خواهیم شد. ما از نظر استراتژیکی، امپریالیسم امریکا را بکلی خوار می شماریم. از نظر تاکتیکی باید او را جدی بگیریم. در حال حاضر ایالات متحده نیرومند است و اما در چشم اندازی وسیع، از نظر کلی و از نقطه نظر دراز مدت، امپریالیسم امریکا فاقد حمایت توده ای است، سیاست هایش مورد بیزارای مردم است چون که مردم را مورد ستم و استثمار قرار می دهد. بدین دلیل این ببر محکوم به نابودی است. از اینرو این

مردسالار و محو طبقات است. تا زمانی که حاکمیت بر مبنای طبقات استوار باشد قوانین ضد زن نیز موجود بوده و اجرا می گردد. اما این قوانین در امارت اسلامی غلیظ تر و خشن تر صورت می گیرد.

برای این که دیگر از ستم و سلطه مرد بر زن خبری نباشد، باید که مناسبات تولیدی یعنی سیستم حاکم که بر این مبنای استوار است سرنگون شود. این بدان معنی نیست که زنان نباید علیه دیگر قوانین ظالمانه و یا اصلاح این قوانین مبارزه کنند، بل که به این معنی است که زنان باید به خوبی درک کنند که قوانین موجود کشور صرفا بنا به میل و سلیقه حکام کشور وضع نشده، بل که این قوانین بازتاب مناسبات اقتصادی و اجتماعی هر کشور است که در هر دوره تکامل آن نسبت به نیازمندی های اجتماعی و حفظ سلطه مالکیت خصوصی وضع می شود. ما شاهد آنیم که در بسیاری موارد، در اثر پیش روی مبارزات توده ها و زنان، حک و اصلاحاتی در قوانین اساسی بوجود آمده، اما این اصلاحات هیچ گاه شامل آن قوانین اساسی که سلطه مرد بر زن را حفظ می کند نگردیده است. زیرا با بر افتادن سلطه مرد بر زن دیگر از مالکیت خصوصی خبری نیست. زنان باید در مبارزات خود خواستار واژگونی مناسبات تولید باشند. زیرا این خواست عادلانه است و برای تحقق آن باید کوشید. رفرم های روبنائی نمی تواند زنجیرهای ستم را بشکند. این نکته را نباید از نظر دور داشت که رفرم هر قدر گسترده باشد، نمی تواند نظام مردسالار را از بنیاد تغییر دهد. این را تاریخ بارها ثابت ساخته و بطور روزمره هم مشاهده می کنیم.

در چهارچوب نظام کنونی و هر نظام ارتجاعی دیگر رفرم بطور دایم دامنه عملش محدود بوده و هیچ گاه نمی تواند که در بنیاد و اساس ساختار نظام مرد سالار یعنی قدرت سیاسی تغییری بوجود بیاورد، به این اساس سست، بی بنیاد و شکننده است.

تاریخ به خوبی ثابت ساخته که هر زمان جنبش ها و مبارزات انقلابی اوج گرفته قدرت سیاسی حاکمه عقب نشینی نموده و امتیازاتی را داده است و بعد از مدتی که زمینه برایش مهیا گردیده آن ها را پس گرفته است.

تجارب نشان داده که اصلاحات و رفرم هیچ گاه به نفع زحمت کشان و بخصوص زنان نبوده بل که برای آرام نگاه داشتن جنبش های زحمت کشان به میان می آید. زنان نمی توانند از طریق رفرم و یا راه های کهنه و تخیلی درد زنان را علاج کنند، بل که درد و ستمی که بر زنان روا داشته میشود فقط از طریق مبارزات انقلابی و براندازی امارت اسلامی و براندازی ستم امپریالیستی و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق و پیش روی سریع به سوی سوسیالیزم و جامعه بدون طبقه (کمونیستی) امکان پذیر است.

تلاش و کوشش برای منفعل نگه داشتن توده‌ها همان شرایط محیط اجتماعی است که می‌تواند تا حدودی ایده «مرحله زوال امپریالیسم» را در کشور جنگ زده‌ای افغانستان ترویج نماید.

این تمایل یک تمایل کاملاً ارتجاعی و رویزیونیستی است، زیرا امپریالیسم در شرایط کنونی نه تنها این که «در مرحله زوال قرار» ندارد، بل که در مرحله تدافع استراتژیک نیز قرار ندارد. اوضاع کنونی بیانگر آنست که «این ببر کاغذی» در مرحله تعرض استراتژیک قرار دارد و تلاش می‌ورزد تا سیادت خود را بر جهان تحمیل نماید.

وظیفه و رسالت مائوئیست‌ها اینست تا شور زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی را در اذهان توده‌های ستم‌دیده بیدار نمایند و طبیعت واقعی تمام طبقات ارتجاعی و تمامی احزاب ارتجاعی و رویزیونیستی کشور را بر ملا سازند و تلاش نمایند تا مناسبات واقعی بین طبقات حاکم و احزاب ارتجاعی، مناسبات میان منافع آن‌ها، شیوه‌های عملی آنان و اهداف شان را به توده‌های ستم‌دیده نشان دهند و به همین ترتیب توده‌ها را رهنمود دهند که بدون انقلاب و بدون سرنگونی طبقات ارتجاعی امکان ندارد که ظلم و ستم از جامعه رخت بر بندد. در غیر این صورت تمام عبارت پردازی‌ها، دروغ و خود فریبی سیاست بازان اردوگاه لیبرال بورژوا و نیرنگ شیادانه است.

عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. در این عصر نه تنها که «امپریالیسم در مرحله زوال قرار» ندارد، و «نشانه افول هژمونی، کاهش نفوذ دیپلوماسی و قدرت نظامی جنایت کارانه‌اش» کاهش نیافته، بل که امپریالیسم در مقابل انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودالی حارتر از قبل گردیده، هژمونی و قدرت نظامی‌اش چند برابر دوره مائوتسه دون گردیده است.

این استدلال در حقیقت امپریالیسم را در حالت تدافع استراتژیک و انقلاب جهانی را در حالت تعرض استراتژیک می‌داند. چنین استدلالی فقط تراوش مغز ذهنی گرایانه یک رویزیونیست و یا اپورتونیست می‌تواند باشد.

اعتقاد ما این است: زمانی که انقلاب سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی پیروز گردید و تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی در سطح جهان متبازر گردید، در همان زمان «امپریالیسم در مرحله زوال» قرار نداشت، و حتی بعد از جنگ جهانی دوم که اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یکی از قدرت‌های پیروزمند در جنگ ضد فاشیسم متبازر گردید و قلمرو وسیعی به اردوگاه سوسیالیسم پیوست، با آن هم نظام سوسیالیستی در مرحله تعرض استراتژیک قرار نداشت و امپریالیسم در مرحله دفاع استراتژیک یعنی «در مرحله زوال» قرار نگرفت. بنا به قول رفیق

بیر چیزی نیست که باید از آن ترسید. باید آن را خوار شمرد. اما امروز ایالات متحده هنوز قدرت دارد، سالی بیش از ۱۰۰ میلیون تن فولاد تولید می‌کند و به همه جا ضربه می‌زند. به این علت است که ما باید مبارزه علیه او ادامه دهیم، با تمام نیروی خود با او بجنگیم و او را موضع به موضع عقب رانیم؛ و این طول می‌کشد.» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد پنجم - ص ۳۱۵ - ۳۱۶)

مائوتسه دون معتقد است، امپریالیسم که بسیار بزرگ و قوی است، بالاخره شکست می‌خورد چون از توده‌ها جدا است و نیروی ضعیفی که با توده‌هاست بالاخره قوی شده و پیروز می‌گردد. طوری که قبلاً بیان گردید بحث مائوتسه دون در مورد «امپریالیسم امریکا ببر کاغذی است» از دو نقطه نظر بیان گردیده است. یکی از لحاظ استراتژیک و دیگری از لحاظ تاکتیک. دقیقاً ما باید از لحاظ استراتژیک امپریالیسم را ضعیف و ناتوان بشماریم، چون از حمایت توده‌ها برخوردار نیست. اما از لحاظ تاکتیکی نباید چنین کرد و او را خوار شمرد، بل که باید او را قوی و جدی بگیریم و با تمام نیرو علیه او به مبارزه برخیزیم.

مائوتسه دون به ما می‌آموزد که «از نظر استراتژیک ما باید به تمام دشمنان کم بها دهیم، ولی از نظر تاکتیکی ما باید دشمنان را جدی بگیریم.» این بیان مائوتسه دون به خلق‌های سراسر جهان اراده رزمنده می‌بخشد و آن‌ها را برای کسب استقلال و آزادی از امپریالیسم و کلیه مرتجعین راهنمایی نموده و می‌نماید. اما این استدلال که «این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد» توانمندی و رزمندگی خلق‌ها را در مقابل امپریالیسم تضعیف نمود و آن‌ها منفعل می‌سازد.

**انحلال طلبان، بنا به قول لنین «با عبارت پردازی بی‌شرمانه انقلابی»** می‌خواهند تا توده‌ها و نیروی عصیان کننده علیه امپریالیسم را به خواب ببرند. شعار «این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد» زاده تمایلات شخصی نیست، بل که زائیده محیط اجتماعی است و می‌تواند اثرات ناگواری بر محیط اجتماعی معینی بگذارد.

انحلال طلبان با این شعار رویزیونیستی می‌خواهند به توده‌های ستم‌کش افغانستان تفهیم نمایند که «این ببر کاغذی در حال زوال قرار دارد» می‌توانید بصورت آرام و خزانده مبارزات خود را پیش ببرید، نیازی به قیام‌های خونین و جنگ‌های ملی مردمی و انقلابی یعنی شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان نیست. منتظر بمانید روز موعود فرا می‌رسد.

ضیاء « البته می‌توان با یک محاسبه دست‌ودل‌باز آن وضعیت را یک وضعیت مبتنی بر یک «تبادل استراتژیک» متزلزل و ناپایدار میان سوسیالیسم و امپریالیسم در جهان در نظر گرفت.» با غلطیدن شوروی به رویزیونیسم این تعادل نیز به هم خورد و نظام سوسیالیستی در مقابل امپریالیسم ضعیف گردید و دوباره حالت «دفاع استراتژیک» حتی ضعیف‌تر از «دفاع استراتژیک» دوران لنین و استالین قرار گرفت.

با سر بلند نمودن رویزیونیسم در چین طبقه کارگر پایگاه خود را از دست داد و کاملاً به دوران قبل از انقلاب اتحاد جماهیر شوروی و حتی ضعیف‌تر از آن برگشت. امروز در جهان هیچ نظام سوسیالیستی در مقابل نظام سرمایه داری امپریالیستی وجود ندارد. امروز روند انقلاب در جهان فقط توسط جنگ خلق در هند و فیلیپین و مبارزات انقلابی احزاب مائوئیست در جهان نمایندگی می‌شود. حماقت محض است که در چنین اوضاع و شرایطی بگوئیم که «این ببر کاغذی در حال زوال» قرار دارد و «افول‌نشان‌های [نشانه] هشمونی، کاهش نفوذ دیپلماسی و قدرت نظامی جنایتکارانه اش هر روز بیش‌تر از پیش آشکار می‌گردد.»

انحلال طلبان به جای این که این واقعیت تلخ را بپذیرند، بطور مشخص با ذهنی‌گری تمام در پی تبلیغ و ترویج ایده‌های رویزیونیستی اند تا پرده ساتری بر چهره حقیقی امپریالیسم بکشند.

این استدلال که «این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد و نشان‌های [نشانه] افول هشمونی، کاهش نفوذ دیپلماسی و قدرت نظامی جنایتکارانه اش هر روز بیشتر از پیش آشکار می‌گردد.» فقط برای فریب توده‌ها و اغفال شان بکار برده می‌شود و تلاش می‌ورزد تا خصوصیات ذاتی امپریالیسم را وارونه جلوه دهد و در حقیقت منکر آن است که «امپریالیسم عبارت از عصر سرمایه مالی انحصارهای که در همه جا با کوشش‌هایی توأم است که هدف آزادی نبوده، بلکه احراز سیادت می‌باشد. نتیجه این تمایلات در این جا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه جهات علی‌الرغم وجود هر گونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستم‌گری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای تقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحاق دیگری چیزی نیست جز تقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می‌یابد.» (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - صفحه ۱۲۲۰ - ترجمه محمد پور هرمرزان - تأکیدات از ماست)

زمانی که انحلال طلبان استدلال می‌نمایند که «این ببر کاغذی در حال زوال قرار دارد» به این معنا است که امپریالیسم دیگر در پی سیادت خویش در جهان نیست، و هیچ «کوششی برای الحاق اراضی دیگران» ندارد و هم چنین توان و قدرت آن را ندارد که ستم‌گری ملی را مانند گذشته بر مردمان جهان اعمال نماید!!! این استدلال بدان معنا است که در عصر کنونی که امپریالیسم «در

مرحله زوال قرار دارد» نه تنها این که «تضادها شدت خاصی» پیدا نمی‌کند، بل که از شدت تضادها کاملاً کاسته شده و روند انقلاب در جهان عمده است و به سمت پیروزی سوسیالیسم بر امپریالیسم سیر می‌کند.

زمانی که لنین از طفیلی‌گری و گنبدگی و حالت احتضار امپریالیسم صحبت می‌نماید، با تاکید می‌گوید که امپریالیسم با ایجاد انحصارها برای احراز سیادت خود در جهان کوشا است. او می‌گوید که عده کشورهای قلیل و ثروتمند روز به روز بر شدت و حدت استثمار زحمت‌کشان کشورهای کوچک و ضعیف می‌افزایند و تلاش می‌نمایند تا این کشورها را هر چه بیشتر زیر سلطه خود نگه دارند. سرمایه داری با سرعت بیش از پیش به رشد ناموزون خود ادامه می‌دهد.

«انحصار، الیگارش، کوشش برای احراز سیادت به جای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روز افزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملت‌ها؛ همه این‌ها موجب پیدایش آن علایم مشخصه امپریالیسم است که وا میدارد امپریالیسم را به مثابه سرمایه داری طفیلی و پوسیده توصیف نمائیم. ایجاد "کشور تنزیل‌بگیر" یا کشور ربا خواری که بورژوازی آن بطور روز افزونی با صدور سرمایه و "سفته بازی" گذران می‌کند، بیش از پیش هر روز به طور بارزتری به مثابه یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر می‌گردد. اشتباه بود اگر تصور می‌شد این تمایل به سوی گنبدگی، رشد سریع سرمایه داری را منتفی می‌سازد، خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم با نیروی کم و بیش تمایل به سوی گنبدگی و گاه تمایل به سوی رشد سریع را متظاهر می‌سازند. روی هم رفته سرمایه داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه بطور اخص نیز این ناموزونی به صورت گنبدگی کشورهای که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار می‌گردد.» (مجموع آثار لنین - جلد دوم - صفحه ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ترجمه محمد پور هرمرزان - تأکیدات از ماست)

مائوئیست‌ها به بحث لنین در مورد صفات مشخصه امپریالیسم باور کامل دارند و دقیقاً درک کرده اند که یکی از صفات مشخصه امپریالیسم ایجاد انحصارها است، اما همین تمایل است که رکود و گنبدگی امپریالیسم را به همراه دارد. اما با «مرحله زوال امپریالیسم» اصلاً موافق نبوده و نیستند و آن را یک تیوری رویزیونیستی می‌دانند که برای فریب توده‌های زحمت‌کش و تیره امپریالیسم عرض وجود نموده است.

فیلیپین به پیش می‌برند، اما جنگ در این کشورها حتی به مرحله تعادل استراتژیک قرار ندارد. بقیه احزاب مائوئیست در حال تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق قرار دارند.

تاریخ گواه آنست که رویزیونیزم نوظهور در نیپال تحت نام راه پاراچندا، جنگ خلق را به شکست کشاند و به همین ترتیب طرح اندیشه گونزالو در میان حزب کمونیست پرو، نیز جنگ خلق را تقریباً در آستانه شکست کامل کشاندند و تبارز رویزیونیزم «سنتزهای نوین» آواکیان منجر به انحلال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا- RIM) گردید. در این شرایط روند انقلاب در جهان در مرحله تعادل استراتژیک قرار ندارد، چه رسد به مرحله تعرض استراتژیک. در چنین شرایطی فقط مردمان احمق و سبک مغز «زوال امپریالیزم» را سر لوحه شعار خود قرار می‌دهند.

وقتی گفته می‌شود که «این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد.» به این معناست که نه تنها تضاد میان خلق و امپریالیزم از میان رفته، بل که تضاد میان بلوک امپریالیستی نیز از میان رفته است و تجدید تقسیم جهان میان امپریالیزم دیگر معنا و مفهومی ندارد. امپریالیزم در کل به فکر سیادتش در جهان نبوده، بل که کاملاً حالت تدافعی را اختیار نموده است؟! یا به عبارت دیگر تضاد عمده در سطح جهان فقط تضاد میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی است، به این طریق که روند انقلاب در حال پیش‌روی و روند ضد انقلاب در حال عقب نشینی است!!

## افغانستان کشوری مستعمره - نیمه فیودالی

### است یا کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی؟

انحلال طلبان تحت عنوان "سقوط رژیم دست نشانده، شکست ننگین امپریالیزم امریکا و بازگشت بنیادگرایی طالبان در قدرت" در مورد فروپاشی رژیم پوشالی اشرف غنی چنین می‌نویسند:

«در ماه اپریل، بایدن در یک کنفرانس مطبوعاتی که خبرخروج نیروهای آمریکایی را از افغانستان اعلام کرد، شمار نیروهای امنیتی رژیم را ۳۵۰۰۰۰ اعلام کرد و آن را قابل مقایسه با ۷۵۰۰۰ نیروی طالبان نمی‌دانست. بایدن هم چنین تاکید کرد که نیروهای رژیم مسلح و مجهزتر هستند. بنابراین، دولت ایالات متحده براین باور بود که نیروهای رژیم می‌تواند بدون حمایت هوایی نیروهای امریکایی به جنگ ادامه دهد. اما این ارزیابی اشتباه از آب برآمد، زیرا نیروهای امنیتی رژیم یک نیروی مزدور فاقد تعهد و اراده جنگی بودند.»

سربازان در نهاد های امنیتی رژیم دست نشانده که ماه ها همین معاش ناچیز هم به ایشان نمی رسد، هیچ اعتمادی به وعده ها و شعارهای

سوال اینجا است که طرح کلمه «مرحله زوال» مبین چیست؟ این کلمه فقط مبین مشهودترین علامت پروسه‌ای است که خلاف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم سیر می‌کند. این کلمه نشان دهنده آنست که نویسنده مقاله نه تنها می‌خواهد تا توده‌ها را در بین مشتکی مدارک خام سردرگم سازد و روی خصوصیات ذاتی امپریالیزم پرده ستر بکشد، بل که عمداً می‌کوشد تا رویزیونیزم را جایگزین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نماید.

آنچه که ما در شرایط کنونی به آن رو به رو هستیم به هیچ وجه «مرحله زوال امپریالیزم» نیست، بل که رشد سریع سرمایه داری عالی یعنی امپریالیزم است، ولی این رشد سریع تمایل ناگزیری به وجود می‌آورد که امپریالیزم را به رکود و گندیدگی سوق می‌دهد. لنین خواص ذاتی و مرحله تاریخی امپریالیزم را مرحله طفیلی‌گری و گندیدگی سرمایه داری می‌خواند. اظهار این گونه نظریات که گویا «این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار دارد» به منزله دست کشیدن کامل از اصول انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. و آشکارا اپورتونیزمی است که زیر نام مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم پنهان شده است. بنا به قول لنین اپورتونیزم پوشیده بسی مضرت‌تر و بی‌مغزتر از اپورتونیزم راست است. این اپورتونیزم خود را در زیر جملات فریبنده و ظاهراً انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پنهان می‌نماید. وظیفه طبقه کارگر و تمامی مائوئیست‌هاست که علیه هر دو شکل اپورتونیزم در تمام عرصه‌های سیاست پرولتاریایی به مبارزه بر خیزند و چهره خائنانه شان را افشاء نمایند.

امروز نه تنها که «این ببر کاغذی در مرحله زوال قرار ندارد»، بل که مبارزه شدید میان بلوک امپریالیستی بر سر تجدید تقسیم جهان تشدید یافته است. این مبارزه نظامی نمودن تمامی کشورها خواه مستعمره و یا نیمه مستعمره را نیز به طور روز افزونی تشدید نموده است.

همان طوری که قبلاً بیان نمودیم که امپریالیزم نه تنها بعد از جنگ جهانی دوم و پیوستن تعدادی از کشورها به اردوگاه انقلاب و هم چنین بعد از انقلاب فرهنگی چین در «مرحله زوال» قرار نداشت، بل که هنوز نیز که تقریباً پنج دهه از آن می‌گذرد فرا نرسیده است. عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است. این عصر پر از فراز و نشیب و روندهای پیچیده احیای انقلاب و احیای ضد انقلاب است. این فراز و نشیب به معنای «مرحله زوال» امپریالیزم نیست، بل که به معنای رشد سریع سرمایه‌داری و رخنه نمودن نظامی‌گری در تمام شئون زندگی اجتماعی است که امپریالیزم را به سمت رکود و گندیدگی سوق می‌دهد.

بطور مشخص در شرایط کنونی پیش‌رفته‌ترین نیروهای تبارز دهنده روند انقلاب در جهان احزابی اند که جنگ خلق در هند و



میان نیامد. همین علت بود که نگرانی سنای آمریکا را بر انگیزت و خلیل زاد را برای پاسخ گویی در این زمینه به سنا فراخواندند. اما این دو موضوع از طرف دولت آمریکا به سنا به عنوان دو موضوع سری مطرح گردید و گفتند که سنا می تواند به این دو موضوع سری دسترسی پیدا نماید.

«امپریالیزم اشغال گر آمریکا بعد از غور و بررسی در کاخ سفید به منظور پیاده نمودن اهداف استعمارگرانه دراز مدت خویش به این نتیجه رسید که باید طرحی را که بارنت روبین (مشاور پیشین ایالات متحده آمریکا در امور آسیای جنوبی، استاد دانشگاه نیویورک، افغانستانی شناس آمریکایی و پژوهشگر ارشد در مرکز هم کاری های بین المللی) در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۸ میلادی ارائه نموده بود، پیاده نماید.

بارنت روبین در کاخ سفید با صراحت بیان نمود که: « قدرت اصلی باید به طالبان واگذار شود. » پیاده نمودن این طرح در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ خورشیدی ( ۱۵ آگست ۲۰۲۱ میلادی ) زمینه شگفت انگیز واگذاری قدرت از اشرف غنی به طالبان از طرف اشغال گران آمریکایی در حضور هزاران سرباز اشغال گر جامه عمل پوشید. »

بدون شک که رژیم های پوشالی بدون حمایت ارباب تاب مقاومت را ندارد و از هم فرو می پاشد. هرگاه اشغال گران آمریکایی با خروج نیروهایش بطور همه جانبه از رژیم پوشالی حمایت به عمل می آورد، یقیناً که چندین سال در برابر طالبان می جنگید. رژیم پوشالی مطمئن بود که ارباب بعد از خروج نیروهایش از افغانستان از وی حمایت می کند. همین اطمینان بود که غنی اعلان نمود: « تا زمانی که من در قدرت باشم طالبان مزه قدرت را نخواهد چشید. » ارزیابی غنی از حمایت با دار « اشتباه از آب در آمد. » ارباب برایش دستور داد که آهسته، آهسته خود را از جنگ کنار بکشد. همین کنار کشیدن بود که ابتدا ولسوالی ها و بعداً بسیاری از گمرکات به طالبان واگذار شد و بالاخره شهرها را به محاصره در آوردند. طوری که بیان گردید اگر دستور ارباب چنین نمی بود، ارتش پوشالی رژیم اشرف غنی برای حداقل چند سال بعد از خروج نیروهای اشغال گر می توانست دوام پیدا کند. همان طوری که با خروج نیروهای سوسیال امپریالیزم از افغانستان رژیم مزدور نجیب سقوط نکرد و توانست که روی پای خود به ایستد. همه، جنگ جلال آباد را بعد از خروج نیروهای اشغال گر سوسیال امپریالیزم به یاد دارند. فروپاشی رژیم نجیب با فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیزم همنا بود.

اگر اشغال گران نمی خواستند که طالبان به قدرت برسند، و از رژیم غنی حمایت می کردند، بدون شک حداقل طالبان باید چند سال دیگر می جنگیدند و بالاخره در میز مذاکره دولت پسا توافق را با رژیم اشرف غنی می ساختند.

پوچ افسران فاسد و سران رژیم نداشتند. واضح بود که آن ها حاضر نبودند برای رژیم که متعلق به طبقه بورژوا فیودال کمپرادور است و زندگی اشرافی دارند و غرق در فسادند، بجنگند و بمیرند. دلیل اصلی سقوط این رژیم را باید در پوشالی بودن آن، عدم حمایت مردم و فساد مالی گسترده آن باید دید. امپریالیزم آمریکا برای نجات رژیم دست نشانده، روند « صلح » دوحه را آغاز کردند. [کرد] اما این تلاشهای دیپلماتیک آمریکا در دوحه کاملاً شکست خورد و نتوانست جلو سقوط رژیم دست نشانده را بگیرد. » (شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۸ - تاکیدات از ماست)

اگر نویسنده نتواند تاریخ کشور را از دید ماتریالیزم تاریخی بررسی نماید، در بین مثنی مدارک خام سردرگم شده، جای تجزیه و تحلیل علمی، تجزیه و تحلیل ذهنی و دکماتیبستی جای گزین می نماید. کاری که امروز انحلال طلبان به آن مواجه اند. وقتی گفته می شود که « ارزیابی دولت ایالات متحده » در مورد « نهادهای امنیتی رژیم » و طالبان « اشتباه از آب در آمد » و « تلاش های دیپلماتیک آمریکا در دوحه کاملاً شکست خورد و نتوانست جلو سقوط رژیم دست نشانده را بگیرد. » به این معناست که امپریالیزم آمریکا هم از لحاظ نظامی و هم از لحاظ سیاسی در افغانستان به شکست مواجه شده و طالبان توانستند که قدرت سیاسی را بدون کدام معامله سیاسی بدست آورند و آمریکا هیچ نقشی در قدرت گیری دوباره طالبان ندارد!

زمانی که "توافق نامه صلح دوحه" میان اشغال گران آمریکایی و طالبان امضاء گردید، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با صراحت اعلان نمود که طالبان به امپریالیست های اشغال گر تسلیم شدند. بعد از تسلیم شدن طالبان به اشغال گران، باید به زودی مذاکرات بین رژیم پوشالی و طالبان برای ایجاد رژیم پسا توافق آغاز می گردید، اما این کار نشد و این پروسه طولانی شد. علت طولانی شدن پروسه این بود که امپریالیزم آمریکا در چانه زنی بود که بین طالبان و رژیم پوشالی کدام یک برایش منفعت بیش تری دارد، بالاخره به این نتیجه رسید که باید از طالبان حمایت نماید و آن ها را دوباره به قدرت رساند. بنا به همین دلیل بود که به رژیم پوشالی دستور داد تا از جنگ با طالبان دست بردارد. بناء ارزیابی اشغال گران آمریکایی از نیروهای رژیم مزدور و نیروهای جنگ جوی طالبان " اشتباه " نبود، بل که دقیق بود.

« برقراری رابطه طالبان با روس ها تضادهای ذات البینی امپریالیست های اشغال گر تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر آمریکا با امپریالیزم روس را شدت بیش تری بخشید و امپریالیزم اشغال گر آمریکا را وادار نمود تا هر چه سریع تر با طالبان در تماس گردد تا طالبان را از افتادن به دام روس ها نجات دهد. به همین علت بود که در معاهده « صلح » دوحه هیچ بحثی در مورد « توافق نامه امنیتی » اشغال گران آمریکایی با رژیم دست نشانده و هم چنین فعالیت استخبارت ایالات متحده در داخل افغانستان به

انحلال طلبان در این تجزیه و تحلیل آن قدر در توهم غرق اند که از یک طرف رژیم را پوشالی می خوانند و از طرف دیگر ارتش پوشالی رژیم را یک ارتش بیدار، هوشیار و آگاه می خوانند. به این بحث توجه کنید:

«سربازان در نهاد های امنیتی رژیم دست نشانده که ماه ها همین معاش ناچیز هم به ایشان نمی رسد، هیچ اعتمادی به وعده ها و شعارهای پوچ افسران فاسد و سران رژیم نداشتند. واضح بود که آن ها حاضر نبودند برای رژیمی که متعلق به طبقه بورژوا فیودال کمپرادور است و زندگی اشرافی دارند و غرق در فساداند، بجنگند و بمیرند. دلیل اصلی سقوط این رژیم را باید در پوشالی بودن آن، عدم حمایت مردم و فساد مالی گسترده آن باید دید»

باید با قاطعیت گفت که یک رژیم پوشالی دارای ارتش پوشالی است. این ارتش تا زمانی که رژیم پوشالی سر قدرت باشد به خاطرش «می جنگد و می میرد» چنان چه در ظرف بیست به خاطر منافع اشغال گران و رژیم پوشالی جنگید و مرد. و قتی گفته می شود که: «واضح بود که آن ها حاضر نبودند برای رژیمی که متعلق به طبقه بورژوا فیودال کمپرادور است و زندگی اشرافی دارند و غرق در فساداند، بجنگند و بمیرند.» به این معنا است که ارتش پوشالی به این آگاهی رسیده بود که این رژیم «متعلق به طبقه بورژوا فیودال کمپرادور است» و ارتجاعی و اشراف اند، لذا نباید به خاطر چنین رژیمی «جنگید و مرد»؟ اگر چنین باشد پس ارتش مصمم شده که علیه این طبقه به ایستد و از طبقه مخالف یعنی طبقه کارگر به دفاع برخیزد!!! در حالی که چنین نیست. همه شاهد اند که تعدادی از همان ارتش در خدمت طالب که نماینده «طبقه بورژوا فیودال کمپرادور» اند در آمده و تعدادی دوباره در خدمت نیروهای ارتجاعی رژیم پوشالی غنی قرار گرفته اند.

به بحث دیگر انحلال طلبان در این مورد توجه نمائید:

«اکنون که طالبان با حمایت کشورهای ارتجاعی منطقه به خصوص پاکستان در جنگ پیروز شده اند، ساختار سیاسی کشور را مطابق به باورهای تندروانه خود شکل خواهند داد. طالبان در منگنه خواست ها و مطالبات جنگجویانش که زیر پرچم امارت اسلامی جنگیده اند و فشارهای کشورهای امپریالیستی و منطقه به منظور ایجاد دولت فراگیر و قابل قبول گیر کرده است.» (شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۹)

این بحث کاملاً غیر علمی و غیر دیالکتیکی است. این بحث کاملاً با بحث های جبهه مقاومت، عطا محمد نور، دوستم و بقیه مرتجعین سرنگون شده مطابقت دارد. هرگاه سر تا پای مقاله انحلال طلبان را مرور کنید، در همه جا تلاش صورت گرفته تا اشغال گران امریکایی را در مورد قدرت گیری دوباره طالبان در افغانستان برائت دهند و پاکستان را در این مورد مقصر اصلی به حساب آورند. چنین استدلالی خاک به چشم مردم زدن است. مردم را گول می زند و امریکایی ها را برائت داده و در نزد مردم گریه بی آزار معرفی می کند.

انحلال طلبان می گویند که «طالبان با حمایت کشورهای ارتجاعی منطقه به خصوص پاکستان در جنگ پیروز شده اند» هرگاه این مطلب را به زبان ساده بیان کنیم به این معنا است که پاکستان برای به قدرت رساندن طالبان نقش اساسی داشته است و کشورهای منطقه و به خصوص امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین نقش فرعی را دارا بودند و اشغال گران امریکایی هیچ نقشی برای به قدرت رساندن طالبان نداشتند و فقط با حضور نیروهای اشغال گران تماشگر این صحنه بوده اند!!

بدون شک که کشورهای منطقه (امپریالیزم روسیه، سوسیال امپریالیزم چین، پاکستان و ایران) در سقوط و فروپاشی رژیم دست نشانده دست داشته اند، اما نقش اساسی را در فروپاشی و سقوط رژیم دست نشانده و سقوط و تسلیم آن به طالبان اشغال گران امریکایی داشتند.

دولت پاکستان و رژیم آخندی ایران هويت مستقلى از خود ندارد و هر دو دولت وابسته به کشورهای امپریالیستی است، هر قدر که اداهای استقلال طلبانه داشته باشند باز هم در تبعیت از کشورهای امپریالیستی که بدان وابسته اند حرکت می کنند.

تغییر سریع اوضاع افغانستان و به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان، اکثریت قریب به اتفاق روشن فکران را بهت زده نموده و آن ها را در یک سردرگمی و ابهام عجیبی فرو برده است. علت این که نمی توانند اوضاع افغانستان را بصورت درست تجزیه و تحلیل نمایند همین سردرگمی و ابهام است. بسیاری از روشن فکران، پاکستان را مقصر اصلی در فروپاشی رژیم دست نشانده می دانند. یک تعداد از ایشان مانند انحلال طلبان آگاهانه به تبلیغ و ترویج این ایده که «طالبان با حمایت کشورهای ارتجاعی منطقه به خصوص پاکستان در جنگ پیروز شده اند» پرداخته اند و تعداد نا آگاهانه این موضوع را زرمه می نمایند. در حقیقت تبلیغ و ترویج هر دوی شان به نفع امپریالیزم امریکا است.

امپریالیزم امریکا از ابتدای به قدرت رساندن دوباره طالبان در قدرت، قایم موشک بازی را با طالبان در پیش گرفته است. طرح "دولت فراگیر" از طرف دولت امریکا یک حيله و نیرنگی بیش نیست. فقط کشورهای منطقه روی این طرح پا فشاری دارند و هر کدام خواهان این اند تا بتوانند مزدوران شان را در درون رژیم جا به جا نمایند.

امپریالیزم امریکا به این خاطر طالبان را دوباره بر مسند قدرت نشاند تا بنیادگرایی را یک بار دیگر در افغانستان رشد دهد. امریکایی ها هیچ هدفی جز رشد بنیادگرایی در افغانستان را دنبال نمی کنند. امپریالیزم امریکا برای در دسر خلق نمودن به امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین به رشد بنیادگرایی

در افغانستان ضرورت دارد. بر اساس همین نیاز به ارتش پوشالی اجازه جنگیدن را نداد و در سقوط رژیم مزدوروش نقش اساسی را بازی نمود و قدرت را به طور مسالمت آمیز به طالبان سپرد.

بنا به مسایل فوق الذکر سیاست خارجی اشغال‌گران امریکایی به هیچ‌وجه خواهان مهار نمودن موج بنیادگرایی در افغانستان نیست، بل که رشد و حمایت از این بنیادگرایی در اولویت‌های کاری اش قرار دارد.

بر مبنای همین دید غیر مائوئیستی است که انحلال طالبان افغانستان را یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فیوآلی بررسی می‌کنند. این بحث توجه نمائید:

«تضاد عمده فعلی کشور تضاد بین خلق‌های تحت ستم کشور و حاکمان جدید فئودال بورژوا کمپرادور طالبانی و جهادی و حامیان امپریالیستی شان است. تضاد و تباری بین اردوگاه‌های ارتجاعی مختلف در طبقات حاکم هم چنان ادامه خواهد داشت که نشان دهنده تضادها و تباری بین قدرت‌های مختلف امپریالیستی و ارتجاعی جهانی است. علیرغم این تضادها، رژیم نیمه مستعمراتی نیمه فئودالی جدید در افغانستان تابع نظام امپریالیستی جهانی و قدرت‌های امپریالیستی خواهد بود. با عقب نشینی و کاهش نفوذ امپریالیزم آمریکا در منطقه، رژیم جدید به امپریالیست‌های روسیه و سوسیال امپریالیست‌های چینی نزدیک می‌شود. اما با وجود آن مداخله امپریالیست‌های امریکایی و متحدانش در امور کشور نیز ادامه خواهد داشت و افغانستان هم چنان میدان رقابت قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاع داخلی خواهد بود.» (شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۹)

در این بحث که «تضاد عمده فعلی کشور تضاد بین خلق‌های تحت ستم کشور و حاکمان جدید فئودال بورژوا کمپرادور طالبانی و جهادی و حامیان امپریالیستی شان است.» باز هم تضادها به یکدیگر خلط گردیده است. در این بحث تسلیم طلبی ملی بوضوح دیده می‌شود. این بحث در جریان بیست سال گذشته از طرف تسلیم طلبان بار بار تکرار گردیده و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه این طرح تسلیم طلبان به شدیدترین وجه مبارزه نموده است.

ما باید در هر شرایط بین تضاد اساسی و تضاد عمده و هم چنین تضاد عمده و تضاد غیر عمده فرق قایل شویم، در غیر این صورت یا به تسلیم طلبی طبقاتی و یا تسلیم طلبی ملی خواهیم غلطید. تاریخ افغانستان در ظرف چهار دهه جنگ‌های تحمیلی اشغال‌گرانه گواه این مدعاست. در صورتی که کشور اشغال نباشد در آن صورت تضاد خلق‌های افغانستان با طبقه حاکمه یعنی بورژوا کمپرادور بروکرات و فیوآلیزم عمده و تضاد با امپریالیزم غیر عمده است. در صورتی که کشور اشغال باشد تضاد با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده عمده و تضاد با بورژوازی بروکرات و فیوآلی بروکرات که در جهت مخالف اشغال‌اند غیر عمده است. ناگفته

نباید گذاشت که در هر شرایط مبارزه علیه تضاد غیر عمده باید در تابعیت از تضاد عمده پیش برده شود. نادیده گرفتن مبارزه علیه تضاد غیر عمده به معنای تسلیم طلبی طبقاتی و خلط نمودن تضادها به معنای تسلیم طلبی ملی است.

انحلال طالبان از یک طرف افغانستان را یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فیوآلی معرفی می‌کنند و از طرف دیگر می‌گویند که «تضاد عمده فعلی کشور تضاد بین خلق‌های تحت ستم کشور و حاکمان جدید فئودال بورژوا کمپرادور طالبانی و جهادی و حامیان امپریالیستی شان است.»

فرضاً افغانستان یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فیوآلی باشد، با آن هم این فرمول‌بندی کاملاً غلط است. زیرا تضاد اساسی دو تبارز دارد که در هر شرایط یکی از این تبارزات عمده می‌گردد. طوری که بیان گردید زمانی که کشور نیمه مستعمره باشد تضاد با بورژوازی بروکرات و ملاک بروکرات عمده و تضاد با امپریالیزم غیر عمده است. فوراً بندی فوق الذکر در مورد تضادها چه کشور مستعمره باشد و چه نباشد کاملاً غلط و ضد فلسفه مائوئیست است. نویسنده یا فهم و درک از فلسفه مائوئیستی ندارد و یا این‌که عمداً چشمانش را بسته و کمر را برای خدمت به بورژوازی بسته است.

درست این بود که جمله فوق الذکر - در صورتی نویسنده به مستعمره بودن اعتقاد می‌داشت - به این شکل نوشته می‌شد. «تضاد عمده فعلی کشور تضاد بین خلق‌های تحت ستم کشور و حاکمان جدید ملاک بروکرات و بورژوا کمپرادور بروکرات طالبانی و حامیان اشغال‌گر امپریالیستی شان است.»

در زمان رژیم پوشالی مرتجعین جهادی که در رژیم پوشالی و خان یغما شریک بودند از جمله دشمنان عمده خلق‌های افغانستان به شمار می‌رفتند، امروز که از قدرت افتاده‌اند، گرچه دشمن سر سخت توده‌های ستم‌دیده کشور اند، اما از جمله دشمنان عمده به حساب نمی‌آید. در صورتی که کشور اشغال نباشد و یک نیروی ارتجاعی علیه رژیم به جنگد، نظر به فلسفه مائوئیستی تا زمانی که به رژیم تسلیم نگردد از جمله دشمنان عمده محسوب نمی‌شود. مائوئیست‌ها همیشه این مسئله را در نظر دارند.

مخلوط نمودن تضادها، انحلال طالبان را به این نتیجه رسانده که: «علیرغم این تضادها، رژیم نیمه مستعمراتی نیمه فئودالی جدید در افغانستان تابع نظام امپریالیستی جهانی و قدرت‌های امپریالیستی خواهد بود.»

بدون شک که هر رژیم «نیمه مستعمره - نیمه فیوآلی» وابسته به «نظام امپریالیستی جهانی و قدرت‌های امپریالیستی» است، اما رژیم طالبانی یک رژیم دست‌نشانده و افغانستان کشور بیست مستعمره - نیمه فیوآلی.

فوقاً بیان گردید که انحلال طالبان با خلط نمودن تضاد به تسلیم طلبی ملی غلطیده اند، اما بیان این مطلب که افغانستان یک کشور نیمه مستعمره است حکم ما را در رابطه تسلیم طلبی انحلال طالبان قطعی می‌نماید. برای این که مطلب روشن تر بیان گردد، یک بار دیگر مطلب را از مذاکرات دوحه آغاز می‌کنیم.

زمانی روابط طالبان با امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین شکل عربان را به خود گرفت، تضاد میان امپریالیزم امریکا و متحدینش با امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین از شدت بیش‌تری برخوردار گردید. همین مسأله باعث گردید که اشغال‌گران امریکایی برای این که طالبان را از دام روس‌ها و چینی‌ها برهاند مستقیماً با ایشان تماس بر قرار نمود، و «توافق‌نامه صلح» با طالبان را امضاء نمود. در این توافق‌نامه اصلاً روی «توافق‌نامه امنیتی» امریکایی‌ها با رژیم دست‌نشانده و هم‌چنین «شبکه‌های قوی استخباراتی» تماسی گرفته نشد. امضاء این «توافق‌نامه» نگرانی سنای امریکا را بر انگیزت و خلیلزاد را برای پاسخ‌گویی به سنا فرا خوانده شد تا در مورد این دو موضوع روشنی اندازد. زمانی که خلیلزاد به سنا حضور یافت، دو موضوع فوق‌الذکر از طرف دولت امریکا به عنوان موضوع سری قلمداد گردید و گفتند که سنا می‌تواند به این دو موضوع سری دسترسی پیدا نماید.

اشغال‌گران امریکایی با امضاء «توافق‌نامه امنیتی» با رژیم پوشالی متعهد گردیده بود که سالانه مبلغ پنج میلیارد دلار برای آموزش و تجهیزات نیروهای نظامی به رژیم پوشالی بپردازد. طالبان با امضاء «توافق‌نامه صلح» با اشغال‌گران امریکایی «توافق‌نامه امنیتی» را با سکوت پذیرفتند. آن‌ها به هیچ‌وجه این لقمه چرب را نخواستند از دست بدهند، زیرا آن‌ها آگاه بودند که بعد از گرفتن قدرت سیاسی نیاز جدی به مبلغ متذکره دارند. چرا امریکایی‌ها در ظرف یک سال میلیون‌ها دلار به طالبان کمک نمودند و حتی برای تثبیت پول افغانستان میلیون‌ها دلار را به بازار عرضه نمودند؟ جواب واضح است. زیرا آن‌ها طبق «توافق‌نامه امنیتی» باید این کمک‌ها به رژیم افغانستان بنمایند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که با خروج نیروهای اشغال‌گر از افغانستان و تسلیم قدرت سیاسی به طالبان به هیچ‌وجه حالت مستعمراتی افغانستان تغییر نکرده، بل که حالت آن خفیف‌تر از قبل گردیده است. تا زمانی که «توافق‌نامه‌های» اسارت بار تحمیلی که شبیه توافق‌نامه‌های تحمیلی «گندمک» و «دیورند» می‌باشد، پا بر جا باقی بماند حالت مستعمراتی کشور پا بر جا خواهد ماند. همین دید غیر مائوئیست است که ایشان را به این نتیجه رسانده است که: «رژیم تندروانه مذهبی طالبان ترکیب کننده از استثمار و ستم طبقاتی، ستم جنسیتی و ملی بوده و ضامن روابط اجتماعی نیمه فیودالی و نیمه مستعمراتی منسوخ خواهد بود.» (شماره ۲۷ شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۹ - تاکیدات از ماست)

به اعتقاد انحلال طالبان فقط «رژیم تندروانه مذهبی طالبان ترکیب

کننده از استثمار و ستم طبقاتی، ستم جنسیتی و ملی» می‌باشد، دیگر رژیم‌ها بشمول رژیم اشرف غنی «ترکیب کننده» چنین ستمی نیست!! این طرز استدلال به معنای تبرئه نمودن تمامی رژیم‌های بورژوازی امپریالیستی است. دولت پایه طبقاتی دارد. هر دولت به شمول دولت سوسیالیستی نماینده یک طبقه و آله‌ای برای سرکوب طبقه دیگر است. تمامی دولت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم حامی ستم اعم از ستم طبقاتی، ستم جنسیتی و ستم ملیتی بوده و می‌باشند. این ستم منشأ طبقاتی دارد، نه منشأ تندروانه‌ای مذهبی. فقط در رژیم‌های «تندروانه مذهبی» ستم جنسیتی و ستم ملیتی غلیظ تر است.

انحلال طالبان تلاش می‌ورزند تا نقش پاکستان را در فروپاشی رژیم پوشالی غنی بر جسته ساخته و پای اشغال‌گران امریکایی از میدان سیاست افغانستان بیرون بکشند. روی این ملحوظ است که افغانستان را یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فیودالی» قلمداد می‌نمایند. به این ترتیب نقش اشغال‌گران امپریالیست‌های امریکایی را تا سرحد مداخله پائین می‌آورند. به این بحث تسلیم طلبانه توجه نمائید:

«با عقب‌نشینی و کاهش نفوذ امپریالیزم آمریکا در منطقه، رژیم جدید به امپریالیست‌های روسیه و سوسیال امپریالیست‌های چینی نزدیک می‌شود. اما با وجود آن مداخله امپریالیست‌های امریکایی و متحدانش در امور کشور نیز ادامه خواهد داشت.»

در شرایط کنونی روابط طالبان با امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین حسب میل امپریالیزم امریکا صورت می‌گیرد. امپریالیزم امریکا دقیقاً می‌داند که بدون در نظر گرفتن منافع این دو کشور نگه داشتن افغانستان زیر سیادتش مشکل است. بناءً از یک طرف به طالبان اجازه می‌دهد تا روابطی با این دو کشور داشته باشد و بعضی از معادن کشور را در اختیار شان قرار دهد. از طرف دیگر سعی می‌نماید تا از طریق افغانستان موج بنیابگری را تقویت نموده و در درون خاک هر دو کشور بکشاند.

زمانی که طالبان از سوسیال امپریالیزم چین خواستند که پایگاه میدان هوایی بگرام را فعال سازد و سوسیال امپریالیزم چین این کار را نمود، اما این حرکت چین برای امپریالیزم امریکا خوش آیند نبود و برای دولت چین اخطار داد تا میدان هوایی بگرام را ترک کند، دولت چین فوراً از میدان هوایی بگرام پا پس کشید. اگر افغانستان مستعمره نیست چرا دولت چین با اخطار امریکایی‌ها به سادگی میدان هوایی بگرام را ترک نمود؟ اگر افغانستان مستعمره نیست، زمانی که هواپیماهای بدون سر نشین امریکا در منطقه شیر پور کابل عملیات نمود و ایمن الظواهری رهبر القاعده را به قتل رساند، چرا هیچ کشور به شمول «سازمان ملل متحد» این عمل را محکوم نکردند و نقض حریم هوایی افغانستان ندانست؟

در افغانستان حضور نظامی داشت و مدت هفتاد و پنج سال افغانستان بدون حضور نظامی تحت مستعمره انگلیس بود. امپریالیزم انگلیس با امضاء معاهدات ننگین با امیران دست‌نشانده توانست که تا سال ۱۹۱۹ میلادی افغانستان را تحت مستعمره خود نگه دارد.

انحلال طلبان فراموش نموده اند که حامد کرزی (شاه شجاع سوم) "پیمان استراتژیک" را با اشغال‌گران امریکایی امضاء نمود و اشرف غنی (شاه شجاع چهارم) با امضاء "توافق‌نامه امنیتی" کشور را تا سال ۲۰۲۴ میلادی در اختیار اشغال‌گران امریکایی قرار داد. در توافق‌نامه قید گردیده که این توافق‌نامه تا سال ۲۰۳۴ میلادی قابل تمدید است. وقتی انحلال طلبان می‌گویند که افغانستان یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فیودالی» است، از یک طرف می‌خواهند این نکته را وانمود سازند که طالبان با یک سازش و معامله با اشغال‌گران امریکایی به قدرت نرسیدند و از طرف دیگر این نکته را بیان کنند که طالبان "پیمان استراتژیک" و "توافق‌نامه امنیتی" میان رژیم دست‌نشانده و امریکایی‌ها را ملغی نموده‌اند و دست اشغال‌گران از افغانستان کاملاً کوتاه شده است؟!

هر قدر که استدلال انحلال طلبان را زیر و رو کنید جز ارتفاع نظریه لیبرالی و تسلیم طلبانه چیز دیگری در آن نمی‌یابید. هرگاه بخواهیم استدلال انحلال طلبان را ساده تر بیان کنیم به این معناست که طالبان نیروی است که استقلال نیم بند سیاسی کشور و آزادی مردمان کشور را از سیطره اشغال‌گران بدست آورده اند! هر فرد فکوری که یک اندازه به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم آشنایی داشته باشد با نیشخند تمسخر آمیز به این استدلال خواهد نگریست.

استدلال انحلال طلبان به این شکل معنایش فراموشی فلسفه مائوئیستی و جا زدن نظریه لیبرالی خرده بورژوازی به جای مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است.

پایان

۲۰ میزان ۱۴۰۱ خورشیدی

(۱۲ - اکتوبر - ۲۰۲۲ میلادی)

[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)

[sholajawid@hotmail.com](mailto:sholajawid@hotmail.com)

دلیل آن واضح است. چون «توافق‌نامه امنیتی» میان امریکایی‌ها و رژیم پوشالی غنی پا بر جاست و طبق این توافق‌نامه تا سال ۲۰۲۴ میلادی (۱۴۰۳ خورشیدی) حریم هوایی افغانستان در اختیار اشغال‌گران امریکا قرار دارد و طبق این توافق‌نامه هر زمانی که امریکایی‌ها خواسته باشند می‌تواند نیروی نظامی به افغانستان گسیل نمایند. عدم به رسمیت شناختن امریکا رژیم طالبان را نه به خاطر بنیادگرایی مذهبی شان، بل که به خاطر تمدید این قرار داد تا سال ۲۰۳۴ میلادی است. اگر طالبان این قرارداد را تمدید نکنند امریکایی‌ها به این بازی‌های پشت پرده با طالبان ادامه خواهد داد و بطور مستقیم و غیر مستقیم از ایشان حمایت خواهد نمود. هیچ دولتی در افغانستان نمی‌تواند «توافق‌نامه امنیتی» را ملغی سازد مگر رژیم به رسمیت شناخته شده یعنی «مشروع».

بحث انحلال طلبان نه تنها ساده لوحانه، بل که تسلیم طلبانه است. یک چنین ساده لوحی تسلیم طلبانه از طرف انحلال طلبان موجب شگفتی نیست، به علاوه به سود آن‌ها خواهد بود که خود را تا این درجه به ساده لوحی بزنند. در شرایطی که کشور در چنگال خونین امپریالیست‌های امریکایی قرار دارد و یک کشور مستعمره - نیمه فیودالی است، جا زدن آن به عنوان یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی دیده درایی تسلیم طلبانه می‌خواهد. از این بحث نه تنها امپریالیزم امریکا نفع می‌برد، بل که طالبان نیز نفع می‌برد و دست‌نشانده‌گی آن‌ها انکار می‌گردد.

وقتی اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان این قدر ساده لوحانه تحلیل شود، آیا دیگر چیزی از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم باقی می‌ماند؟ به جای تجزیه و تحلیل دقیق علمی و مائوئیستی و آشکار نمودن عمق تضادها، ما فقط یک چیز را می‌بینیم و آن "تمایل معصومانه" به سهل انگاشتن این تضادها، نفی تضادها و انکار از دست نشانده‌گی طالبان و انکار از مستعمره بودن کشور. این استدلال هیچ معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد جز براءت دادن رژیم طالبانی از دست نشانده‌گی و کم‌رنگ نمودن اشغال کشور تا سرحد مداخله امریکایی‌ها. این معنا هم بی‌معناست.

نتیجه استدلال انحلال طلبان این است که چون اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا در افغانستان حضور ندارند، لذا این کشور نیمه مستعمره است!

در حقیقت کافی است تا واقعیات مسلمی که مورد قبول همه‌گان است بطور واضح با یک دیگر مقایسه شود تا یقین حاصل شود که دورنمایی که انحلال طلبان می‌خواهند به توده‌های زحمت‌کش تلقین نمایند چقدر کاذبانه و ریاکارانه است.

هرگاه به تاریخ افغانستان نظر بیندازیم دقیقاً متوجه می‌شویم که افغانستان از تاریخ ۱۸۳۹ میلادی الی ۱۹۱۹ میلادی به مدت ۸۰ سال مستعمره انگلیس بود، امپریالیزم انگلیس در این مدت فقط پنج سال

## با طرح های امپریالیزم آمریکا و ناتو

### برای دامن زدن و طولانی کردن جنگ در اوکراین مخالفت ورزید!

هستند. دولت جنگ طلب بایدن به تنهایی ۷۶٫۸ میلیارد دلار به اوکراین سرازیر کرده است که ۶۱ درصد آن شامل تأمین مستقیم و کمک های بلاعوض و وام برای تسلیحات و تجهیزات نظامی و همچنین سایر اشکال کمک های امنیتی به دولت روسوفوبیا [احساسات ضد روسی] زلنسکی و نیروهای فاشیست آن است. کندک [حربی] آژوف علاوه بر این، آلمان، فرانسه، بریتانیا و سایر متحدان ایالات متحده در ناتو تانک، موشک، طیارات بدون سرنشین و سایر تجهیزات نظامی را برای حفظ و طولانی کردن جنگ در اوکراین به نفع تولیدکنندگان اسلحه ارسال کرده اند.

سفر اخیر بایدن به اوکراین که در آن وعده کمک های نظامی بیشتر را داد و دولت زلنسکی را به ادامه جنگ تشویق کرد، به وضوح نشان می دهد که دولت اوکراین به عنوان نیابتی توسط آمریکا/ناتو در جنگ با رقیب امپریالیستی روسیه استفاده می شود. مستشاران نظامی ایالات متحده مدت هاست که در ارتش اوکراین مستقر شده اند، حتی در شرایطی که نیروهای رزمی ایالات متحده در لهستان آماده شرکت در اقدام مستقیم هستند. مقامات نظامی آمریکا آشکارا به اهداف مسلحانه علیه روسیه اشاره کرده اند. دولت زلنسکی که توسط امپریالیست های آمریکا/ناتو تحریک شده است، پیوسته به درخواست ها برای گفت و گوی مسالمت آمیز توجه نکرده و مکرراً پیشنهادات آتش بس و مذاکره را رد کرده است.

در پاسخ به جنگ افروزی های بایدن، روسیه معاهده کنترل تسلیحات با ایالات متحده را تعلیق کرد و سیستم های تسلیحاتی استراتژیک خود را در خدمت وظیفه نظامی قرار داد. این کشور به تشدید تلاش های جنگی خود برای عقب نشینی در برابر بمباران های ایالات متحده و اوکراین در مناطق روسی زبان در مجاورت مرزهای روسیه ادامه می دهد. این کشور نیروهای هسته ای خود را در حالت آماده باش حداکثر قرار داده و خطر تشدید غیرقابل کنترل هسته ای را افزایش داده است.

جنگ در اوکراین اساساً نتیجه بیش از سه دهه توسعه طلبی امپریالیستی ایالات متحده در اروپای شرقی از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ است. در نقض توافقنامه مینسک ۱۹۹۰-۱۹۹۱ که در آن ایالات متحده و ناتو تضمین داده بودند که کشورهای عضو سابق پیمان ورشو به رهبری اتحاد جماهیر شوروی را [در ناتو]

حزب کمونیست فیلیپین (CPP) به مردم صلح دوست در سراسر جهان می پیوندد و امپریالیست های آمریکا و متحدانش در ناتو را به دلیل ریختن بی وقفه تسلیحات و تجهیزات نظامی به اوکراین در تلاش برای تحریک و طولانی کردن جنگ نیابتی خود علیه رقیب امپریالیستی روسیه محکوم می کند. . پایان دادن به مداخله و تجاوز آمریکا و ناتو به کاهش تنش درگیری مسلحانه در اوکراین کمک می کند و راه را برای پایان دادن به جنگ و حل و فصل آن بر سر میز مذاکره هموار می کند.

گفت و گوی مسالمت آمیز باید به منظور حل و فصل جنگ در اوکراین انجام شود که مطابق با آرمان های مردم اوکراین برای صلح، آزادی و دموکراسی و همچنین آرمان جمعیت روسی زبان منطقه دونباس برای حق ملل در تعیین سرنوشت آنها باشد. خود مختاری ملی برای ایجاد احترام متقابل و همزیستی مسالمت آمیز بین روسیه و اوکراین، باید به سیاست های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی علیه اوکراینی های روسی زبان که توسط نیروهای فاشیست انجام می شود، پایان داده شود.

جنگی که اکنون یک سال طول کشیده است، منجر به تعداد زیادی کشته شده است که تخمین زده می شود از ده ها هزار تا ۲۰۰۰۰۰ سرباز و غیرنظامی در دو طرف جنگ کشته شده اند. ارتش هر دو طرف درگیری به حمله به زیرساخت های غیرنظامی متوسل شده اند که منجر به ویرانی های گسترده شده است. میلیون ها اوکراینی از خانه های خود رانده شده و از نظر اقتصادی آواره شده اند. پس از اعلام استقلال دولت های لوگانسک و دونتسک و تثبیت کنترل منطقه تحت قدرت نظامی روسیه، توده های گسترده مردم در مناطق روسی زبان دونباس همچنان در معرض حملات توپخانه ای اوکراینی مورد حمایت آمریکا/ناتو قرار دارند.

در حالی که توده های گسترده کارگران در اوکراین رنج می برند، سرمایه داران انحصاری، به ویژه تولیدکنندگان اسلحه و دلانان مالی همچنان سودهای هنگفتی به جیب می زنند. سرمایه داران بزرگ مالی و شرکت های انحصاری همچنان از جنگ اوکراین استفاده می کنند تا در بازار در تغییر قیمت کالاهای کلیدی از جمله نفت و غلات احتکار کنند. اختلال در عرضه سوخت به اروپا ناشی از تحریم های آمریکا علیه گاز طبیعی روسیه باعث رنج گسترده مردم در زمستان گردید.

مجتمع های صنعتی نظامی، به ویژه تولیدکنندگان تسلیحات آمریکایی، از بزرگترین ذینفعان جنگ طولانی در اوکراین

نمی پذیرد، ایالات متحده گسترش ائتلاف نظامی ناتو را از مرزهای شرقی آلمان به سمت کشورهای اروپای مرکزی سوق داد. ائتلاف ناتو کشورهای سابق پیمان ورشو مانند لهستان، جمهوری چک، مجارستان، لیتوانی، بلغارستان، رومانی و دیگران را پذیرفت و به سمت مرزهای غربی روسیه حرکت داد. روسیه مدت‌هاست که گسترش ائتلاف نظامی ناتو را به عنوان اقدامات تهاجمی تلقی می‌کند و گنجانیدن اوکراین را [در ناتو] خط قرمز در نظر گرفت.

جنگ نیابتی آمریکا/ناتو در اوکراین علیه روسیه مظهر بحران ادامه دار و وضعیت رو به رو شدن نظام سرمایه داری انحصاری است. لنین به فشار مداوم برای تقسیم مجدد جهان بین قدرت‌های امپریالیستی اشاره می‌نمود، زیرا آنها به دنبال گسترش مستمر حوزه‌های سرمایه گذاری و هژمونی آن هستند. از جمله اهداف راهبردی ایالات متحده در راه اندازی جنگ نیابتی در اوکراین، تسلط بر بازار بزرگ اروپایی گاز طبیعی روسیه و همچنین به دست گرفتن کنترل منابع معدنی خاکی کمیاب در منطقه دونباس است.

تشدید بحران جهانی سرمایه داری، و به ویژه، رکود طولانی مدت و لغزش به رکود اقتصادی ایالات متحده و سایر کشورهای پیشرو سرمایه داری، فشار ایالات متحده را برای برانگیختن جنگ علیه رقبای امپریالیستی خود تشدید می‌کند. حتی در حالی که ایالات متحده میلیاردها دالر برای جنگ در اوکراین سرمایه گذاری می‌کند، به عنوان بخشی از تدارکات خود برای نمایشنامه جنگ علیه چین، مشغول افزایش حضور نظامی خود در ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین و سایر کشورهای آسیایی است.



توده‌های وسیع مردم فیلیپین باید برای دفاع از حاکمیت ملی خود محکم بایستند و یک سیاست خارجی مستقل و صلح طلبانه را دنبال کنند. آنها باید ستیزه جویانه با تلاش‌های قدرت‌های امپریالیستی برای استفاده از فیلیپین به عنوان بخشی از جنگ امپریالیستی مخالفت ورزند. آنها باید تقاضای خود را برای خروج تمامی نیروهای خارجی، کشتی‌های جنگی هسته‌ای حامل سلاح‌های هسته‌ای، موشک‌ها و سایر تجهیزات نظامی در کشور ادامه دهند. آنها باید فراخوان خود را برای از بین بردن تمامی تأسیسات نظامی خارجی، که همواره به عنوان آهن ربا برای حملات عمل می‌کنند، تقویت کنند. آنها باید با رزمایش‌های جنگی برنامه ریزی شده بالیکاتان و ۴۰۰ تمرین نظامی دیگر که قرار است توسط نیروهای آمریکایی در این کشور انجام شود، مخالفت ورزند. آنها باید خواهان لغو معاهده دفاع متقابل، موافقت نامه نیروهای بازدید کننده (VFA)، موافقت نامه همکاری دفاعی تقویت شده (EDCA) و سایر معاهدات نظامی نابرابر، شوند که حاکمیت فیلیپین را تضعیف می‌کند و کشور را به گرداب جنگ‌های بین امپریالیستی می‌کشاند.

پرولتاریا در سرتاسر جهان باید با قدرت عمل کند و در ایجاد و تقویت همبستگی بین‌المللی میان همه سازمان‌ها، جنبش‌ها و کشورهای ضد امپریالیستی تلاش نماید تا بیشترین تعداد مردم را برای خواستار پایان دادن به جنگ ایالات متحده/ناتو در اوکراین علیه روسیه و به جنگ افروزی و تدارک جنگ امپریالیستی ایالات متحده در سایر نقاط جهان بسیج کند.

## حزب کمونیست فیلیپین

۲۴ فبروری ۲۰۲۳ م.

VFA: Visiting Forces Agreement,

EDCA: Enhanced Defense Cooperation Agreement



## زنده باد قیام زنان و مردم ایران، مرگ بر جمهوری اسلامی ایران!

### به کارگران و مردم تحت ستم جهان!

### به احزاب و سازمان های کمونیستی، به مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها!

سرکوب شدید پولیس رژیم، با وجود صدها کشته و هزاران دستگیر و اکنون با جاری شدن اولین احکام اعدام. باز هم متوقف شوند.

در برخی موارد حوزه های امنیتی پولیس توسط کوکتل مولوتف مورد حمله قرار گرفت، و مردان و زنان جوانی که با قاطعیت با وسایل مورد نیاز مسلح بودند، توسط پولیس ضد شورش به شکل وحشیانه ای سرکوب و دفع میگردید.

بنابراین، واقعیت تازه، ماهیت طولانی بودن این شورش است که یک جبهه طبقاتی گسترده ای را در سراسر قلمرو جمهوری با مطالبات سیاسی تازه می بیند: مطالبات سیاسی از قبیل: «زن، زندگی، آزادی»، «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر جمهوری اسلامی».

ماهیت عمیقاً ارتجاعی رژیم آیت الله ها، که پیامد مستقیم سیستم نیمه فئودالی آن به رهبری بورژوازی بوروکراتیک و کمپرادور است، از سوی دیگر جایی برای مذاکره یا اصلاحاتی برای شایعات «گشت ارشاد اسلامی» باقی نمی گذارد. همچنین توده های مبارز ایران نیز با بیرون راندن نمایندگان احزاب اصلاح طلب از تظاهرات نشان می دهند که قصد دارند تا آخر برای سقوط رژیم مبارزه کنند.

تمامی اینها نشان دهنده این است که جنبش اعتراضی و زنان در ایران از نظر تاکتیکی که همچنان با سرکوب خشن رژیم ایران که از حمایت های دولت های امپریالیستی روسیه و چین برخوردار است، روبرو هستند. در عین حال از نقطه نظر استراتژیک این خوب است. توده های مصمم درین مبارزات بیهوده قربانی نمی شوند. زیرا با چنین اراده ای می توانند رژیم ارتجاعی ایران را به زیر

### فراخوان حمایت و بسیج:

از ماه سپتامبر سال گذشته، جمهوری اسلامی ایران که از نظر گستردگی جغرافیایی وسیع می باشد، (در سراسر کشور: از کردستان ایران در شمال غرب، تا بلوچستان در جنوب شرقی که از قلب کشور و پایتخت آن تهران می گذرد) برای گسترش اجتماعی (شامل بخش بزرگی از طبقه کارگر، دانشجویان و خرده بورژوازی در شهرها؛ دهقانان در روستاها) و برای مدت طولانی تحت تاثیر اعتراضات بی سابقه توده ای قرار گرفته است.

اعتراضی که توسط سرکوب ظالمانه مردسالارانه نئو قرون وسطایی رژیم آیت الله ها که از طریق «گشت ارشاد اسلامی»، زنان را هر روز آزار می دهند، با استثمار و تحمیل دین و حجاب اجباری، با هدف واقعی محدود کردن زنان در فضای عمومی و محبوس کردن زنان بین دیوارهای خانه، که رژیم مایل است مادران [فقط] بچه دار شوند، زن ها یا دخترشان به عقد و نکاح شان در آیند، [به راه افتاد].

موج اول سرکوب کافی نبود: برعکس، حتی جوانان، از دانشجویان گرفته تا طبقه کارگر، که اعتصابات سیاسی را در حوزه های اصلی نفت و در سایر بخش ها مانند کارخانه تایرسازی ملی سازماندهی می کردند، به اعتراض پیوستند. در تهران، دانشکده های اصلی بسیج هستند، صنوف دانشگاه و لیسه ها خالی است و جاده ها مملو از معترضان است. حتی در روستاها، علی رغم اینکه رژیم از سرکوب شدیدتر در مناطق کشاورزی استفاده می کند، دهقانان بسیج شده اند. در سراسر جهان جامعه ایرانی خارج از کشور، علیه رژیم به جاده ها می آیند.

تظاهر کنندگان به نظر نمی رسد تا این لحظه با وجود



کشیده و خود به سوی آزادی و همچنان به نفع مردمان تحت ستم گرد که « اسیر و تقسیم شده » بین ایران، ترکیه، عراق و سوریه هستند، به پیش روند. قیام جنبش مردمی و زنان ایران که رسماً با رژیم شیعه ایران مخالف هستند، راه را برای مردمان تحت ستم رژیم های سنی همسایه در عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان که اساساً از نظر ماهیت نیمه فئودالی و با بهره برداری از دین برای اعمال نفوذ بالای توده ها مشابه هستند. نشان می دهد.

امپریالیسم یانکی و قدرت های غربی امیدوارند که برای سقوط رژیم ایران تلاش ورزند تا اردوگاه مخالفی را که به وسیله امپریالیسم روسیه و همچنین چین نمایندگی می کند، تضعیف نمایند و رژیم فعلی را با یک رژیم دست نشانده و دوست غرب جایگزین سازند. همانطوری که در دهه گذشته در مورد شورش های اعراب در تونس و مصر اتفاق افتاد که نتیجه آن شورش ها در غیاب پرولتاریا، سقوط رژیم های ارتجاعی به نفع غرب رقم خورد و جایگزینی با رژیم های ارتجاعی دیگر با شکلی «دموکراتیک» (در تونس) و رژیم می که به تازگی در (مصر) سرنگون شده، گردید. بنابراین این گونه ابزارسازی های امپریالیستی باید در همه جای دنیا محکوم شود و با آن مبارزه صورت گیرد.

در عین حال، با تکیه بر تجارب، مبارزه در ایران الزاماً باید از خودانگیختگی کنونی خارج شده و به شکل های سازمانی برتری که برای شکست دشمن نیاز است، هدایت شود. میتوان با الهام از پیشرفته ترین شکل های انقلابی کنونی در جهان مستفید شد: جنگ خلق در هند و فیلیپین، را به مثابه جنگ خلاقانه انقلابی با شرایط مشخص ایران علیه رژیم آیت الله توسعه داد.

احزاب و سازمان های کمونیست و به ویژه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها وظیفه انترناسیونالیستی دارند که از توده های مردمی، طبقه کارگر ایران و همچنین رفقای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ایرانی حمایت کنند، و این حمایت را در هر کشور سازماندهی نموده و با مردم ایران همبستگی نشان دهند. زنان در حال حاضر با تمام امکانات مادی و سیاسی به بسیج مقابل سفارت خانه های ایران می پیوندند و در عین حال احزاب بورژوازی امپریالیستی را که از این بسیج شان بهره برداری می کنند، محکوم می نمایند.

به ویژه در کشورهای امپریالیستی، و همچنین در برخی از کشورهای عربی و بریکس [ برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی ]، مبارزه با اپورتونیست های نام نهاد «ضد امپریالیست» (و در مواردی «کمونیست های» نام نهاد) که یک جا همراه امپریالیسم روسیه و چین در یک هدف ضد امریکایی از دولت مرتجع ایران حمایت می کنند نیز ضروری است. آنها با عدم حمایت از مبارزه زنان و توده های ایرانی ماهیت ارتجاعی خود را نشان می دهند.

در تمامی کشورهای جهان، حمایت خود را از مردم ایران و جنبش زنان آنها با صدای بلند و واضح در مقابل سفارت خانه ها و کنسولگری های جمهوری اسلامی ایران به گوش مردم برسانید.

زنده باد جنبش آزادی بخش و دموکراتیک زنان!

زنده باد جنبش آزادی خواهانه و دموکراتیک توده ها!

کارگران، دهقانان، زنان، دانشجویان ایرانی: پیش به سوی ساخت ابزار لازم آزادی: حزب، ارتش خلق و جبهه متحد!

اجازه دهید قیام خودجوش به جنگ انقلابی خلق تبدیل شود!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

باشد که جمهوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر تأسیس شود!

۳۱ دسامبر ۲۰۲۲ میلادی

۱۰ جدی ۱۴۰۱ خورشیدی

**امضاء کنندگان:**

اتحادیه کارگران کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) کلمبیا

حزب مائوئیست کمونیست - ایتالیا

گروه مائوئیستی راه سرخ ایران

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های مارکسیست - لیننیست - مائوئیست:

دو روز تاریخی ۲۴ و ۲۵ فبرور [۲۰۲۳] برای اقدام بین المللی علیه جنگ امپریالیستی و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی و جنگ های خلق در جهان!

حزب کمونیست هند (مائوئیست)، کمیته بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق هند و کمیته بازنگری مبارزات دو خط بین المللی جدید م ل م فراخوان می دهند که برای دو روز تاریخی ۲۴ و ۲۵ فبروری علیه جنگ امپریالیستی و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی و جنگ های خلق در جهان بر اساس اعلامیه مشترک، همه نیروهایی که می توانند مشارکت مستقل داشته باشند و یا با ارسال پیام و متن در سراسر جهان سهم بگیرند، بسیج شوند!

برای معلومات بیشتر و توافق و الحاق با ایمل آدرس « کمیته بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق هند » به تماس شوید:

[csgpindia@gmail.com](mailto:csgpindia@gmail.com)

## بیاید مبارزات انقلابی علیه تدارکات جنگ جهانی امپریالیستی را تکامل دهیم!

تشنه و سیری ناپذیر، [صرفاً] بحران های محیط زیستی، انحصار و انباشت سرمایه به قیمت استثمار جهانی کار اجتماعی، صادرات رباخوری سرمایه مالی، نابودی طبیعت و غارت و چپاول کشورهای تحت ستم، کافی نیست. بحران های حاصله از سیستم آنان، عمدتاً بحران های اقتصادی بعنوان نمونه، امپریالیست ها را به تقسیم مجدد جهان از قبل تقسیم شده وادار می سازد. تقسیم جدیدی که تنها با زور و نیروی اقتصادی، نیروی مالی، نیروی نظامی، نیروی جنگ جهانی بین چند کشور امپریالیستی در حال زوال و سایر کشورهایی که برای هژمونی جهانی می جنگند، بعنوان محصله قانون اجتناب ناپذیر توسعه نابرابر از کشورهای امپریالیستی به دست می آید.

اما همان علل اقتصادی و اجتماعی که امپریالیست ها را به طرف جنگ های غارتگرانه سوق می دهد، برای بردگان سرمایه به شرایط مادی غیر قابل زندگی و غیرقابل تحمل تبدیل می شود، شرایط مادی که طغیان و شورش، برای پرولتاریای استثمار شده، مردم، ملت ها و کشورهای تحت ستم انحصارات و کشورهای امپریالیستی را به بار خواهد آورد. و بر جنبش بین المللی کمونیستی است که آنرا به سمت وجدان انقلابی سوق داده، شورش ها را سازماندهی نموده و به مبارزه ای انقلابی علیه دشمن مشترک، یعنی نظام سرکوب و استثمار کاپیتالیسم جهانی تبدیل نماید.

بر کمونیست هاست که نمونه ای از اتحاد و مبارزه انترناسیونالیستی را علیه کشتارهای جدید جهانی امپریالیستی، تدارک بگیرند. سعی و تلاش خود را در پیوستن و هماهنگ ساختن برای ترویج مبارزات انقلابی

همه کشورهای امپریالیستی اعلام می کنند که مدافع آزادی، دموکراسی و صلح جهانی هستند. همه آنها مدعی مبارزه علیه دیکتاتوری ها و تروریزم بین المللی هستند؛ اما در واقع آنها بدترین دیکتاتورهای تروریست در جهان می باشند. آنها در مورد صلح صحبت می کنند اما دیوانه وار برای یک جنگ جدید غارتگرانه جهانی آماده می شوند. آنها صنعت تسلیحات را تقویت می کنند. آنها زرادخانه های خود را افزایش می دهند. آنها ماشین های جنگی عظیم را عمدتاً به سمت اروپای شرقی بسیج می کنند. آنها از جنگ های طولانی مدت علیه مردم فلسطین، سوریه و یمن حمایت می کنند. آنها در تنگه تایوان، در شبه جزیره کره، در دریای چین شرقی، در مرز اوکراین و بلاروس، در مرز دریایی یونان و ترکیه، به آغاز جنگ های ارتجاعی جدید دامن می زنند. ناتو که توسط امپریالیسم یانکی فرماندهی می شود، در اوکراین از طریق رژیم دست نشانده کی یف، با ارتش مزدور، تسلیحات و فرماندهان نظامی خود، با قدرت نظامی امپریالیسم روسیه مقابله می کند. هر دو طرف بهانه های ساختگی برای استفاده از سلاح های هسته ای می سازند. تضادهای ذات البینی امپریالیستی تا آنجا تشدید شده، که جنگ جهانی هسته ای جدید، دیگر یک خطر نهفته امپریالیستی محسوب نمی گردد، بلکه خطری قریب الوقوع برای موجودیت جامعه جهانی و محل سکونت و زیست آن است.

سیستم امپریالیسم جهانی، منحط و متلاشی شده، و در مسیر یک طرفه اجتناب ناپذیر خودش به سوی گورستان خود در حال حرکت است، پیامدهای وحشتناک بحران اقتصادی حاد جهانی فزاینده را بر جامعه تخلیه کرده و همراه با آن در تمامی قاره ها، بحران اجتماعی، محیط زیستی و بحران صحت عمق و گسترش یافته است. برای امپریالیست های

انقلاب جهانی پرولتاریا هستند و علیه امپریالیسم و سگ های نگهبان ملی مرتجع شان، می رزمند، قاطعانه حمایت نمایند.

سرمایه داری امپریالیستی در بحران است! زنده باد سوسیالیسم و کمونیسم!  
یا انقلاب جنگ را متوقف می کند و یا جنگ، انقلاب را به راه خواهد انداخت!  
کارگران و مردم جهان، علیه امپریالیسم متحد شوید!

اول نوامبر ۲۰۲۲ میلادی

ارتش های پرولتری در سراسر کشورهای جهان علیه بسیج نیروها و سلاح هایی که در خدمت جنگ های ارتجاعی فرار می گیرد، [دامن زند] و با تمامی انقلابیون و بخش های دموکراتیک جبهه مشترکی علیه رژیم های بدخواهی که با حمایت و تعهد نظامی اربابان امپریالیستی بر سر اقتدار هستند، تشکیل دهند، فرمان روایان اپورتونیست بدنام که زیر نام پرولتاریا و خلق ها از جناح های امپریالیستی در حالی که همه شان دشمنان مرگبار و قسم خورده مستضعفان و استثمار شدگان جهانی هستند، حمایت می کنند، از ریشه طرد نموده و بعنوان خائن محکوم نمایند. بی وقفه از مبارزات انقلابی رهبری شده توسط کمونیست های واقعی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، عمدتاً جنگ خلق در هند که امروزه همراه با سایر جنگ های خلق، پیشتاز

### امضاء کنندگان:

اتحادیه کارگران کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) کلمبیا

کمیته ساختمان حزب کمونیست مائوئیست گالیسیه

حزب مائوئیست کمونیست ایتالیا

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست هند (مائوئیست)

حزب کمونیست نیپال (اکثریت)

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست های انقلابی)

گروه مائوئیستی راه سرخ ایران

حزب پرولتری پروبانگلا (بنگلادیش / جناح سربهارا)

حزب کمونیست سوئیس (جناح سرخ)

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)

سازماندهی مجدد کمونیست (برازیل)

## فراخوان روز جهانی نبرد در حمایت از جنگ خلق در هند

پرولتاریای سراسر کشورها، متحد شوید!

## ۹ جولای ۲۰۲۲ به جاده ها بریزید: از جنگ خلق هند، حمایت کنید!



جهان در آشوب است. در تمامی قاره ها، اربابان جنگ امپریالیستی و تشنه به خون، اهر نوع [ویرانی، ستم و استثمار و هجوم ددمنشانه خود علیه مردم جهان را به راه می اندازند. آثار آشوب، بدبختی و قحطی در همه جا دیده می شود؛ نسل کشی مداوم در یمن، تلاش های مستمر برای محو فلسطین، جنگ ارتجاعی علیه مردم ترکیه، پرو، فیلیپین و سایر کشورها، جنگ اعلام نشده اما در حقیقت ارتجاعی علیه مردم کشورهایمانند برازیل و مکزیک، جنگ هایی که دیوانه وار در نقاط مختلف جهان شعله ور می شوند. [و این خون آشامها، امپریالیستها و یارانشان، در بخش های بیشتری از جهان، چنگال های خود را بر گردن توده ها در کشورهای خود نیز تقویت می نمایند و همزمان چاقوهای سلاخی خود را تیز می کنند تا روی یکدیگر بچرخند و به زور تصمیم بگیرند که آیا امپریالیستهای یانکی در موقعیت رهبری سگهای زنجیری شان باید باشند یا یکی دیگر از سارقان آنها رهبری نماید.

اما ظلم و ستم باعث ایجاد مقاومت می شود و مردم به دنبال یافتن راه هایی برای مقابله با آن هستند. مردم قهرمان جهان بارها و بارها با شکست دادن یانکی ها و متحدانشان، در جنگ های طولانی حتی مرگبارترین ماشین جنگی که در تاریخ دیده شده است، به تمام جهانیان نشان داده اند که یک ملت ستم دیده، تا زمانی که در مبارزه مسلحانه پافشاری کند، با تکیه بر نیروی خود، می تواند به پیروزی برسد - حتی اگر رهبری مقاومت ملی را بیریق های ارتجاعی حمل نماید.

با این حال، این پیروزی واقعاً نمی تواند مردم را از یوغ امپریالیسم رهایی بخشد، اما به سرعت آنچه به دست آمده از دست می رود - فقط به این دلیل که رهبری بیرق های ارتجاعی را حمل می کند. این پروسه بارها و بارها اتفاق می افتد، مردم مبارزه می کنند و پیروز می شوند اما توسط رهبران دروغین به آنها خیانت می شود. از این نظر - هجوم امپریالیسم و مبارزه و مقاومت مردم - مسئله ارائه رهبری صحیح که واقعاً در خدمت مردم باشد بسیار حیاتی است و تحت چنین شرایطی است که همه ستم دیدگان و استثمارشدگان باید چشم خود را به هند معطوف بدارند.

## جنگ خلق در هند راه اطاعت و پیروی را نشان می دهد

حزب کمونیست هند (مائوئیست) یک ارتش قدرتمند مردمی به نام ارتش آزادیبخش چریکی خلق (PGLA) ساخته است که از منافع کارگران، دهقانان و سایر اقشار مردمی دفاع می کند. اقشار مردمی که در مقابل دولت مرتجع هند که در خدمت منافع سرمایه داران بوروکراتیک، زمین داران و امپریالیسم خارجی قرار دارد، ایستاده اند. ارتش آزادیبخش چریکی خلق (PGLA) توده ها را به مبارزه برمی انگیزد و آنها را سازمان دهی می کند تا با تفنگ در دست بجنگند و دولت ارتجاعی را نابود کنند و کشور جدیدی بسازند که در خدمت مردمان هند و بدون خونخواران باشد. امروز در نقاط مختلف روستاهای جغرافیای وسیع کشور، کمیته های خلقی انقلابی راه اندازی شده است. در این کمیته های خلقی، شعار زمین از آن کشتکار تطبیق می گردد، تمامی قوانین ارتجاعی ملغی گردیده، با ظلم و ستم بر زنان به شدت مبارزه می شود و حاکم توده ها خود توده ها می باشند. جامعه جدیدی در میان جامعه کهن متولد گردیده است. این کمیته های خلقی انقلابی اکنون میلیون ها نفر در آنها زندگی می کنند و با هم در یک سیستم، به پایگاه های حمایت از انقلاب هند تبدیل شده اند. مسیری را تعقیب می کنند که محاصره شهر

از طریق دهات است. جنگ خلق با پیچ و خم ها به سوی تسخیر قدرت سیاسی در دومین کشور پرجمعیت جهان به پیش میرود. این مبارزه طاقت فرسا و طولانی که توسط یک حزب کمونیست واقعی رهبری می شود، چراغ امید و الهام بخشی برای همه کسانی است که می خواهند پایان کابوس امپریالیستی را ببینند و برای ساختن جامعه ای عاری از ظلم و استثمار تلاش می کنند.

## مرگ بر جنگی که علیه مردم است!

دولت کهنه هند، به عنوان یک ماشین بوروکراتیک-نظامی در خدمت دشمنان مردم، دست به هر کاری زده تا مبارزه توده ها را در خون غرق کند. صرف نظر از اینکه کدام جناح از طبقات حاکم که کرسی های حکومتی را در اختیار دارند، هیچ راهی برای آنها، وجود نداشته و نمی تواند داشته باشد، جز اینکه عملیات جنگی ضد انقلابی خود را علیه موج پیشآهنگ جنبش مردمی به طور کل و پیشروی جنبش انقلابی را که حزب کمونیست هند (مائوئیست) رهبری میکند، به طور خاص [به راه اندازند].

رژیم بدنام مرتجع و نسل کشی به ریاست مودی که جنایات شریانه اش علیه مسلمانان هندی و زن ستیزی اش در جهان بیداد میکند، و البته که ازین تجارت کثیف نیز عقب نیستند. «عملیات شکار سبز»، «سمادهان» و «پرهار» که نام کمپاین های لشکرکشی های ارتجاعی شان هستند و بر اساس مفهوم امپریالیستی «درگیری با شدت کم» انجام می دهند نه تنها شامل اقدامات نظامی (نسل کشی و سرکوب صریح)، بلکه شامل اقدامات «اجتماعی» و مولفه ها (مانند: «امداد و کمک» توسط مدافعان مسلح نظام کهنه، یعنی استفاده از گرسنگی و بدبختی توده ها بعنوان سلاح) و جنگ روانی (گسترش نیرنگ، دروغ و ترس) نیز می شود.

رژیم مودی از همه این «تاکتیک ها» استفاده می کند و در عین حال شوونیستی ترین کمونالیزم هندوتوای برهمنی را ترویج می کند. در تلاش بیمارگونه خود حتی از ارتش و نیروی هوایی هند علیه مردم استفاده می نماید. یکی از نمونه های اخیر و مودیانه بمباران های هوایی گسترده علیه توده ها در [منطقه] چاتیسگر در ۱۵ اپریل امسال است که در آن بیش از ۵۰ طیاره بدون سرنشین استفاده شد. همه این تهاجمات دشمنان مردم فقط نشان دهنده ناتوانی آنها در برابر جنگ خلق است و قطعاً با حضور روزافزون مبارزان در صفوف انقلابی، محصولی تلخ برای آنها به همراه خواهد داشت.

## به پیش در راه شالوده گذاری جبهه ضد امپریالیستی!

مبارزات قهرمانانه نیروهای انقلابی به رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) باید مورد حمایت قرار گیرد و اطلاعات مربوط به جنگ خلق باید به همه نیروهای مترقی و به طور کل افکار جهانی منتشر شود. این وظیفه بخشی از هسته اصلی هر جنبش ضد امپریالیستی است. درفش انقلاب هند باید محکم برافراشته شود و به عنوان فریاد نبرد علیه امپریالیزم و همه متحدینش به اهتزاز درآید. خصلت نسل کشی دولت کهنه و رژیم می که در رأس آن قرار دارد باید محکوم گردد. با سرکوب و آزار و اذیت جنبش مردمی، اقلیت های ملی، «دالیت ها» و سایر بخش های توده های تحت ستم باید با همبستگی عملی به مبارزه روی آورند. باید با سرکوب حقوق اساسی دموکراتیک؛ مانند: آزادی بیان، مخالفت صورت بگیرد. همبستگی با هزاران هزار زندانی سیاسی باید تقویت شده و موارد روشنفکران برجسته مترقی؛ مانند: شاعر

«واروارا راتو» و پروفیسور «جی.ان. سایابا»، نباید از کسانی که می خواهند مدافع حقوق مردمی باشند، غافل بمانند. انترناسیونالیزم واقعی یعنی حمایت اخلاقی، سیاسی، مادی و عملی از مبارزه انقلابی. هر رویکرد دیگری که تظاهر به استفاده از این مبارزه برای منافع کوچک کند، فقط قاچاق است. به این معنی، به عنوان بخشی از برداشتن گام های اولیه در جهت شالوده گذاری جبهه ضد امپریالیستی، از همه دوستان انقلاب هند می خواهیم که روز جهانی نبرد مشترک را در حمایت از جنگ خلق هند در نهم ماه جولای امسال برگزار کنند. بیایید با اقدامات بلند و قوی به جاده ها بریزیم که باعث امید و شادی مردم و ترس و ناامیدی برای مدافعان امپریالیزم شود!

## زنده باد جنگ خلق در هند!

## مرگ بر امپریالیزم!

## پرولتاریا و مردم جهان، متحد شوید!

### امضاء کنندگان:

۱. برزیل: جبهه انقلابی دفاع از حقوق خلق
۲. ترکیه: اتحادیه کارگران مهاجر در اروپا (AGEB)
۳. پرو: جنبش خلق پرو
۴. اکوادور: جبهه دفاع از مبارزات خلق
۵. مکزیک: خورشید سرخ - جریان خلق
۶. جرمنی: اتحادیه ضد تهاجم امپریالیستی (هامبورگ) و کمیته های سرخ زنان
۷. اتریش: کمیته حمایت از جنگ خلق در هند
۸. اسپانیا: جمعی از انترناسیونالیست های پرولتری
۹. فنلاند: اتحادیه ضد امپریالیستی
۱۰. ناروی: جبهه سرخ
۱۱. دانمارک: گروه ضد امپریالیستی
۱۲. فرانسه: کمیته برازیل جدید
۱۳. شیلی: جبهه انقلابی مردم
۱۴. کلمبیا: جبهه انقلابی ضد امپریالیستی و مردمان اصیل
۱۵. ایرلند: اقدام ضد امپریالیستی ایرلند
۱۶. افغانستان: حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
۱۷. چین: جنبش انقلابی جوانان

## جواب نامه یک تن از دوستان و علاقمندان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اگر چه در ترکیب سازمان، بینش های اگونومیستی و تازه اندیشی نیز موجود بود ولی بینش های سه جناح فوق الذکر نقش عمده در "سازمان جوانان مترقی" داشته که در اولین کنگره موسس این سازمان از موضع گیری علیه رویزیونیزم مدرن شوروی جلوگیری به عمل آمد. رفیق اکرم با مبارزه درونی تا سال ۱۳۴۶ خورشیدی توانست که مبارزه اصولی را علیه رویزیونیزم مدرن شوروی موفقانه به پیش برد و در نشست دوم کنگره موسس در سال ۱۳۴۶ خورشیدی این خط را رسمیت بخشد، و رفیق اکرم با الهام گیری از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست چین علیه رویزیونیزم مدرن شوروی مبارزات را بر اساس مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه دون اندیشه به درستی به پیش برد و همین مبارزات بود که زمینه اصولی حرکت های مستقل را از لحاظ تشکیلاتی مساعد گردانید و در سال های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ خورشیدی به یک نیروی قابل محاسبه در کشور تبدیل گردید، و تظاهرات کارگری و روشنفکری در افغانستان تحت رهبری "شعله جاوید" وسیعاً گسترش یافت، اما سنتریزم تحت رهبری داکتر هادی محمودی سخت جانی خود را حفظ نمود و داکتر هادی محمودی تا آخر عمر حامل این سنتریزم بود.

خط پاسیفیستی تحت رهبری صادق یاری که قبل از کنگره دوم موسس خود را نشان داده بود، در جریان تظاهرات به نحو صریح و روشن به عنوان یک موضع گیری سیاسی خود را نشان داد و از این جا بود که اختلافات در درون سازمان و جریان دموکراتیک نوین بصورت جدی متبارز گردید. گر چه داکتر صادق مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه دون اندیشه را قبول داشت، اما مدافع سر سخت پاسیفیزم بود. همه می دانیم که سنتریزم و پاسیفیزم دشمن اصلی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیست است. وحدت تشکیلاتی را نابود می سازد و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی را به سمت نابودی و انهدام سوق می دهد.

دوستان گران ارج را درود!

اولتر از همه آرزوی موفقیت تک تک شما عزیزان را در تمام عرصه ها خواهانم. سوالی داشتم که ذهنم را مشغول نموده است، امیدوارم به پاسخ سوال بنده در شماره بعدی شعله جاوید بپردازید. سوال من ازین قرار است:

**سوال: علل ناپایی فکری و نا پایداری سازمانی جریان شعله جاوید و متعبات سیاسی آن چیست؟**

**جواب:**

دوست عزیز درود متقابل ما را پذیرا باشید.

با سپاس از طرح سوال، بالمقابل ما نیز آرزوی موفقیت به شما داریم.

برای پاسخ به سوال فوق باید "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین را از زمان ایجاد تا کنون به طور مختصر مورد بررسی قرار دهیم.

"سازمان جوانان مترقی" به عنوان اولین سازمان کمونیستی بر اساس مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه دون اندیشه در افغانستان در ۱۳ میزان ۱۳۴۴ خورشیدی تحت رهبری رفیق اکرم یاری پا به عرصه وجود گذاشت، این سازمان از زمانی که پا به عرصه وجود گذاشت از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی منسجم و واحد نبود. زیرا در ترکیب این سازمان سه جناح با طرز دید متفاوت وجود داشت:

۱. جناح رفیق اکرم با بینش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون.
۲. جناح هادی محمودی با بینش سنتریزم.
۳. جناح صادق یاری با بینش پاسیفیزم.

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی آوانتوریزم انجینر عثمان - مضطرب باختری سر بلند نمود و با انتشار جزوه "پس منظر تاریخی" از "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین برید. با این حال "سازمان جوانان مترقی" آن قدر درگیر اختلافات بود که نه تنها نتوانست پاسخ تحریری به "پس منظر تاریخی" بدهد، بل که نتوانست که نشست عمومی سوم سازمان را در سال ۱۳۴۸ خورشیدی دایر نماید. بر اساس محدودیت‌های که داشت این نشست یک سال به تاخیر افتاد.

بعد از مریضی و کناره گیری رفیق اکرم از مبارزه سیاسی و کارهای تشکیلاتی، کمیته مرکزی سازمان، کاملاً تحت رهبری پاسیفیست‌ها قرار گرفت. این سلطه پاسیفیزم، سازمان و جریان را کاملاً به طرف بحران سوق داد.

بعد از واقعه اسف انگیز ۲۹ جوزای سال ۱۳۵۱ خورشیدی و جان باختن سیدال سخندان در پوهنتون کابل، کمیته مرکزی سازمان تحت رهبری پاسیفیست‌ها نتوانست راه حل درستی برای بیرون رفت از این معضل نشان دهد. این وضعیت باعث گردید که "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین به دو بخش منشعب گردد. بخش انتقادیون تحت رهبری داکتر فیض بیرق اکونومیزم را بلند نمودند و عملاً در انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی ضد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) غوطه ور شدند و اولین سند انحرافی تحت نام "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" که یک سند اکونومیستی و ضد مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائوتسه بود منتشر نمودند که اثرات ناگوار کننده‌ای بر روی نسل جوان کشور گذاشت. گر چه "سازمان جوانان مترقی" جواب این سند را تحت نام "انقلاب سرخ است یا اکونومیزم بورژوایی" داد، اما افراد باقی مانده در سازمان به جای آنکه به سازماندهی مجدد بپردازند در سال ۱۳۵۴ خورشیدی انحلال آن را اعلان نمودند. انحلال "سازمان

جوانان مترقی" فرصت مناسب تری را در اختیار منحرفین انتقادیون قرارداد و انحرافات شان روز به روز عمیق تر گردید. و همین انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی بود که بعد از کودتای ننگین "خلقی" پرچمی‌ها تحت حمایت روسیه در هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی "گروه انقلابی خلق های افغانستان" نظریه فروکش کردن مبارزات سیاسی انقلابی در افغانستان را مطرح نمود و نیاز به سازش های "تاکتیکی" را در قبال کودتاچیان (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) را مطرح نمود. بر این اساس بود که کمیته مرکزی "گروه انقلابی خلق های افغانستان" فیصله نمود که رفیق مجید به ملاقات رهبران رژیم کودتا برود و تلاش نماید که حالتش را قانونی بسازد.... وقتی که نظریه شان در مورد فروکش مبارزات نتیجه معکوس داد در بهار سال ۱۳۵۸ خورشیدی سندی تحت عنوان "رویدادهای اخیر و مواضع ما" را منتشر نمودند و از وجه اسلامی خیزش‌ها و مقاومت‌ها به دفاع برخاسته و شعار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را تئوریزه نمودند و بر مبنای همین طرح به هم کاری احزاب اسلامی پرداختند. همین انحراف عمیق بود که در ۱۴ اسد سال ۱۳۵۸ خورشیدی به هم کاری حزب اسلامی دست به کودتا زدند، این انحرافات پی در پی بود که به رویزیونیزم سه جهانی تکامل منفی نمود.

در سوم عقرب سال ۱۳۵۱ خورشیدی با طرح یک توطئه و کشته شدن قادر "خلقی" در هرات، گروهی که بعداً نام "محل هرات" را بر خود نهاد، به انتقاد از "سازمان جوانان مترقی" و جریان شعله جاوید پرداخت. این محل گرچه با گروه فیض متحد نشد و هیچ سندی را بصورت کتبی ارائه نکرد، اما عملاً همان مواضع "گروه انقلابی خلق های افغانستان" را بکار می‌بست و به دشمنی خود علیه سازمان و جریان دموکراتیک نوین ادامه داد.

بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی "محل هرات" نیز آماده هم کاری با کودتاچیان گردیدند، بر اساس همین

دید نادرست بود که رستاخیز، شیر آهنگر، قدوس معلم، سلطان معلم و ماما غلام محمد را از هرات با دسته‌های گل نزد دستگیر پنجشیری وزیر معارف وقت فرستادند تا کودتا را به ایشان تبریک گفته و هم‌کاری خود را با کودتاجیان اعلام نمایند. بعد از این که کودتاجیان آن‌ها را در آغوش نگرفت و به بازداشت رهبران شان پرداخت، "محل هرات" تحت رهبری نعیم ازهر و شیرآهنگر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را مطرح نموده و هم‌کاری با احزاب جهادی را پیشه نمودند.

"سازمان رهایی" از همان بدو ایجادش و "ساما" بعد از مرگ زنده یاد مجید با بیرون دادن اعلام مواضع عملاً در خط فکری فیودال - کمپرادوران قرار گرفته و از خط فکری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فاصله گرفتند و با پیش کشیدن اسلام مترقی و سوسیالیسم اسلامی به آغوش امپریالیسم امریکا پناه بردند.

همین مشی‌های انحرافی بود که حتی ساما و سازمان رهایی را از مسیر انقلاب دموکراتیک نوین منحرف نمود. در حالی که بیش‌ترین قربانی در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را شعله‌ئی‌ها دادند، اما ثمره کارشان را ارتجاع و امپریالیسم گرفت. انگلس می‌گوید: «از خرده بورژوازی هیچ کاری ساخته نیست مگر انهدام هر جنبشی که به وی سپرده شود»

ما این وضعیت را در افغانستان و به خصوص جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم شوروی به وضوح مشاهده نمودیم.

منحرفینی که در فوق ذکرشان رفت (سازمان رهایی و سامایی‌ها) نه تنها که از شکست جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم شوروی درس نگرفتند و به انتقاد از خود پرداختند، بل که بیش‌تر از پیش به انحراف غلطیدند. با سقوط رژیم طالبان به دست امپریالیست‌های

اشغال‌گر تحت رهبری امپریالیسم اشغال‌گر امریکا هر دو سازمان اشغال‌کشور را «بارقه امید در چشمان اشکبار مردم افغانستان» خواندند و به هم‌کاری همه‌جانبه با اشغال‌گران پرداختند و مرتکب خیانت ملی گردیدند. در کنفرانس بن شرکت نمودند، به کرزی کمپاین انتخاباتی کردند و خودشان نیز کاندیدایی برای پارلمان و شوراهای ولایتی و ولسوالی‌ها داشتند.

تمام این عمل‌کردها نتیجه وسواس، تزلزل و درهم‌اندیشی فکری خرده بورژوازی است که از یک سو زمینه ساز سردرگمی میان نسل جوان کشور گردید و از سوی دیگر سربلند کردن جنبش‌های پان اسلامیستی فوق العاده ارتجاعی از بستر مقاومت علیه اجحافات امپریالیستی و مبارزه علیه رژیم‌های فاسد دست‌نشانده و مزدور اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیسم امریکا، و تقویت این بنیادگرایی توسط امپریالیست‌ها در چنین جوی، در شرایط کنونی به یک چالش جدی برای نیروها و جنبش‌های انقلابی و کمونیستی در کشورهای مسلمان نشین و حتی مناطق مسلمان نشین کشورهای عمدتاً غیر مسلمان، و به این اعتبار به یک چالش جدی علیه برپایی و پیش‌برد مقاومت‌ها و مبارزات اصیل انقلابی و ملی علیه امپریالیست‌ها و دست‌نشانگان و مزدوران شان درین کشورها، مبدل گردیده است.

این چالش جدی برای نیروها و جنبش‌های انقلابی و کمونیستی و جنبش‌های مقاومت اصیل علیه امپریالیست‌ها، که خود بر بستر ضعف و ناتوانی این نیروها و جنبش‌ها شکل می‌گیرد و تقویت می‌یابد، به نوبه خود باعث ضعف و ناتوانی بیش‌تر آن‌ها می‌گردد. در واقع چنین وضعیتی نه تنها در افغانستان، بل که در عراق و تمامی کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غیر اسلامی نیز وجود دارد.



۴. اکونومیزم « گروه انقلابی خلق های افغانستان » و رویزیونیسم تیوری سه جهانی « سازمان رهایی افغانستان » تحت رهبری داکتر فیض.
۵. اسلام بازی محفل شاهپور .
۶. اسلام بازی « محفل هرات » تحت رهبری نعیم اذهر و شیر آهنگر.
۷. دگما رویزیونیسم انور خوجه در وجود سازمان

### اخگر

برعلاوه همه این موارد، وحشت و سرکوب بیرحمانه شعله‌ای‌ها توسط رویزیونیست‌های افغانستانی و سوسیال امپریالیسم روسی و نیروهای کوردل عقب‌گرای اسلامی در دو کشور همسایه ایران و پاکستان عرصه فعالیت را بر افراد انقلابی شعله‌ای تنگ‌تر ساخته باعث تزلزل و ناپایی فکری سازمانی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان گردید.

اگرچه شعله‌ای‌ها در شرایط امروزی از نظر تشکیلاتی متشتت پراکنده هستند ولی از نگاه ایدئولوژیک - سیاسی به مراتب متکامل‌تر گردیده و در راستای مبارزات بین‌المللی کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی - مائوئیستی) در کنار سایر مائوئیست‌های جهان نقش متبارز دارند.

### هیات تحریر شعله جاوید

۲۷ حوت ۱۴۰۱ خورشیدی

۱۸ مارچ ۲۰۲۲ میلادی

امپریالیست‌های امریکایی هنوز هم مثل دوران جنگ سرد، در جاهایی مثل لیبیا و سوریه به تجهیز و تعلیم بنیادگرایان مذهبی می‌پردازند و از آن‌ها علیه "رژیم های نافرمان" استفاده می‌کنند. به یقین می‌توان گفت که بعد از این امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین دست به چنین کاری بزنند.

همان طوری که در ابتدا بیان گردید که " سازمان جوانان مترقی " از زمانی که پا به عرصه وجود گذاشت از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی منسجم و منضبط نبود، بل که این سازمان با کمبودها و نواقص جدی و انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی رو به رو بود. این مسایل را مختصراً و فقط نام وار در این جا ذکر می‌کنیم.

### کمبودات و نواقص جدی سازمان جوانان مترقی:

۱. بی‌توجهی به ضرورت و نیاز عاجل حزب کمونیست در افغانستان.
۲. «مخفی کاری» افراطی یعنی مخفی نگه داشتن سازمان از توده‌ها و حتی جریان دموکراتیک نوین.
۳. محدود ماندن مبارزات در چوکات مبارزات علنی.
۴. تن ندادن رهبران سازمان به فعالیت‌های انقلابی حرفه‌یی.
۵. عدم انتشار نشریه درونی کمونیستی که در نشست عمومی دوم سازمان در سال ۱۳۴۶ خورشیدی تصویب شده بود.
۶. عدم صراحت کمونیستی در نام و برنامه سازمان.

### انحرافات جدی و عمیق ایدئولوژیک - سیاسی در "سازمان جوانان مترقی" عبارت بود از:

۱. سنتریسم هادی محمودی.
۲. پاسیفیزم گروه صادق یاری.
۳. آوانتوریسم انجینر عثمان - مضطرب باختری.



از مبارزه نموده‌های به‌با خاسته  
ایران حمایت می‌کنیم!

اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های مارکسیست –  
لنینیست – مائوئیست در مور تحولات اخیر ایران  
زنده باد قیام زنان و مردم ایران، مرگ بر جمهوری  
اسلامی ایران!  
به کارگران و مردم تحت ستم جهان!  
به احزاب و سازمان های کمونیستی، به مارکسیست-  
لنینیست-مائوئیست ها!  
فراخوان حمایت و بسیج:

از ماه سپتامبر سال گذشته، جمهوری اسلامی ایران که از نظر  
گسترده‌گی جغرافیایی وسیع می باشد، ...  
صفحه (۲۴)

اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های مارکسیست – لنینیست – مائوئیست:

بیاید مبارزات انقلابی علیه تدارکات جنگ  
جهانی امپریالیستی را تکامل دهیم!

دو روز تاریخی ۲۴ و ۲۵ فورور [۲۰۲۳] برای اقدام بین المللی علیه جنگ  
امپریالیستی و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی و جنگ های خلق در جهان!  
صفحه (۲۶)

جواب به نامه رسیده

ما درین بخش به جواب نامه یک تن از دوستان و علاقمندان حزب  
کمونیست (مائوئیست) افغانستان پرداخته ایم.  
صفحه (۳۰)

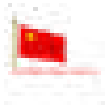


اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های

مارکسیست – لنینیست – مائوئیست برای اقدام بین  
المللی علیه جنگ امپریالیستی و حمایت از مبارزات  
ضد امپریالیستی و جنگ های خلق در جهان!

پرولتاریای سراسر کشورها، متحد شوید!  
۹ جولای ۲۰۲۲ به جاده ها بریزید، از جنگ خلق هند، حمایت کنید!  
صفحه (۲۸)

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)



Sholajawid@cmpa.io // Sholajawid2@hotmail.com



facebook.com/cmpa.io



twitter.com/cmpa\_io



instagram.com/cmpa.io